

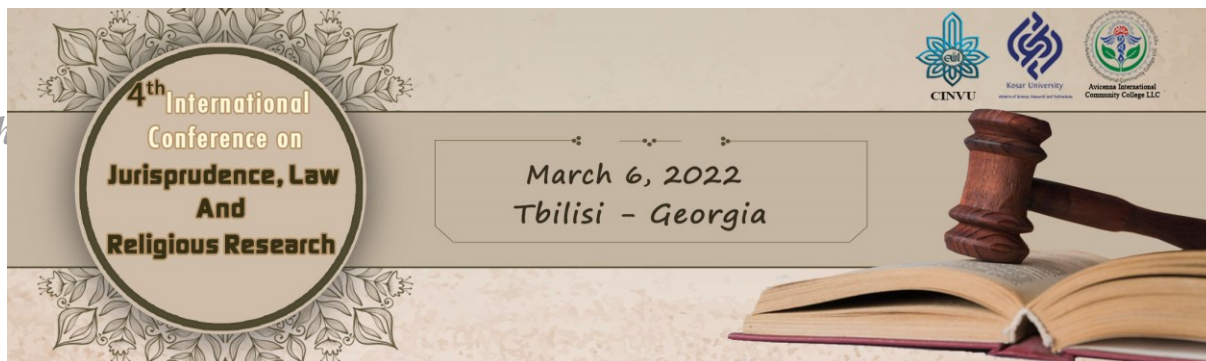
مقایسه انواع طلاق در فقه امامیه و اهل تسنن

سید جعفر بنی هاشمی

چکیده

در فقه اعم از امامیه و اهل تسنن و قانون مدنی نهاد خانواده اهمیت ویژه ای دارد و شارع و قانونگذار آزادی اراده طرفین را در آن به سبب پیوستگی کامل حیات اجتماع به حیات خانواده محدود و موارد فسخ نکاح و طلاق را تعیین کرده است. در این ارتباط فقها و حقوقدانان طلاق را به طور مطلق حق مرد می دانند و در موارد استثنایی طریقی برای دستیابی زن به طلاق در نظر می گیرند. در این نوشتار ضمن بررسی دیدگاه های مختلف فقهای اسلام و ارزیابی ادله آنها به مواردی می پردازیم که بین اهل تسنن و فقه امامیه نسبت به احکام طلاق اختلاف وجود دارد مانند: ۱- طلاق زوجه به جهت غیبت زوج ۲- انواع طلاق بدعی

واژگان کلیدی: طلاق، فقه امامیه، اهل تسنن



مقدمه

فقه و حقوق مدنی، طلاق را در وضع اضطراری به منزله راه حل چاره‌ناپذیر پیشنهاد می‌کند. اما در عین اینکه در کلیات آن، میان مذاهب فقهی همسویی دیده می‌شود، در جزئیات آن، نه تنها میان فقهای امامیه و حنفیه، که میان فقهای مذاهب اهل سنت نیز، دیدگاه‌های ناهماهنگ به چشم می‌خورد. اختلافات در «طلاق بدعی»، «طلاق زوجه در صوت غیبت زوج» و ... هر چند به زمان پس از پیامبر (ص) باز می‌گردد، به تدریج در میان فقیهان دو رویکرد فقهی امامی و حنفی، جدی‌تر و با حساسیت بیشتر مطرح شده است.

رودررو قرار گرفتن دو رویکرد فقهی مبنی بر صحت و بطلان طلاق بدعی از طرفی و پیامدهای فتوای صحت و بطلان آن از طرف دیگر، این ضرورت را خلق می‌کند که مبنای فقهی برخاسته از دلایل و برداشت‌های فقیهان، بررسی و سپس راهکار حل اختلاف آنها معرفی شود.

از دیگر راه‌های انحلال نکاح طلاق بائن است. طلاق بائن در میان فقهای امامیه و اهل سنت دارای اقسامی است که به طور کلی در اکثر موارد تقسیم بندی مشترکی بین فقها دیده می‌شود.

مذاهب خمسسه طلاق قبل از دخول، طلاق صغیره، طلاق سوم و طلاق خلع و مبارات را از اقسام طلاق بائن می‌دانند. اغلب فقهای امامیه، طلاق زن یائسه را قسمتی از طلاق بائن دانسته ولی بعضی از فقهای امامیه با فقهای اهل سنت هم عقیده اند و می‌فرمایند: یائسه مطلقه باید سه طهر عده نگه دارد. صرفاً مطلقه در طلاق بائن در بعضی موارد ملزم به نگهداری عده است و همچنین در طلاق سوم، ششم و طلاق نهم مذاهب بالاتفاق به بائن بودن آن حکم کرده اند با این تفاوت که امامیه در طلاق نهم قائل به حرمت ابدی نکاح زوجین با یکدیگر هستند ولی در کتابهای فقهی اهل سنت در این مورد (حرمت ابدی) مطلبی یافت نشد. در مورد سه طلاق در یک مجلس؛ اکثر اهل سنت حکم به جواز داده، در عین حال این نوع طلاق را از اقسام طلاق بدعی می‌دانند ولی اکثر فقهای امامیه قائلند به اینکه بالحاظ شرایط مطرح شده در شرع، یک طلاق محسوب می‌شود.

در طلاق بائن علی‌الاصول رابطه زناشویی قطع عقد نکاح منحل می‌شود و مطلق و مطلقه نمی‌توانند به نکاح سابق برگردند مگر باعقد نکاح جدید. و تکالیف مالی که شوهر نسبت به نفع داشته، قطع می‌گردد به استثنای نفقه زن حامله مطلقه که تا زمان حمل بر عهده زوج باقی می‌ماند اما مالکی‌ها برآنند که مطلقه غیر حامله مستحق مسکن است و همچنین حنفیه حتی نفقه مطلقه غیر حامله را واجب می‌دانند.



گفتار اول - کلیات بند اول - تعاریف مرتبط

تعریف و ماهیت مفاهیم حقوقی از اهمیت بسیاری برخوردار است و این تعیین جایگاه حقوقی است که شرایط و قواعد عبارات حقوقی را معلوم می سازد، طلاق نیز به عنوان عبارتی حقوقی از این قاعده مستثنی نیست و نیازمند تعریف و تعیین ماهیتی در حوزه حقوق است. به همین منظور در این بند برخی از اصطلاحات مرتبط تبیین میگردد.

الف - طلاق

«طلاق» در لغت طلق، یطلق، طلاقاً از باب قتل به معنای انفصال و به معنای جداسدن زن از مرد، رهاشدن زن از قید نکاح، جدایی زن از مرد را می گویند.^۱ در مفردات آمده است که اصل طلاق به جدا کردن ارتباط گفته می شود؛^۲ و به معنای جدایی شخص از همسر نیز آمده است؛^۳ در اصطلاح شرعی به معنای از بین بردن قید نکاح با صیغه طالق یا شبه آن است. صاحب جواهر الکلام در خصوص لفظ «طلاق» می گوید: «برای لفظ طلاق حقیقت شرعی ثابت نشده و به همان معنای لغوی به کار می رود، چنانچه در اغلب الفاظ عقد و ایقاعات نیز از معنای لغوی خود منتقل نشده اند»^۴ در آیه ۲۲۹ سوره بقره آمده است: «طلاق دو مرتبه است پس باید بطور شایسته همسر خود را نگهداری کند یا با نیکی او را رها سازد»، در این آیه «الطلاق» به معنی باز کردن قید است.^۵ طلاق که به معنای رهایی از قید و بند ناشی از تعهدات حاصل از عقد است،^۶ در اصطلاح حقوقی انحلال رابطه زناشویی در عقد نکاح دائم خواه به قصد و رضای زوج باشد خواه بوسیله نماینده قانونی زوج باشد^۷ و اصولاً طلاق را برای انحلال نکاح دائم به کار می برند در نکاح منقطع از عبارت انقضای مدت یا فسخ نکاح برای بیان جدایی میان زوجین استفاده می شود اهل حق اعتقادی به ازدواج موقت ندارند و تنها ازدواج دائم و تک همسری را قبول دارند بنابراین انقضای مدت نکاح در مورد اهل حق بی معنی است.

ب - غیبت

^۱ معین، معین، محمد (۱۳۸۸) فرهنگ لغت، تهران؛ انتشارات میلاد، ص ۸۰۷

^۲ «اطلقت البعیر من عقاله و طلّفته» یعنی شتر را از بند خود جدا کردم. راغب اصفهانی، ۱۴۱۶: ۵۲۳

^۳ انیس، ابراهیم (۱۴۰۸). المعجم الوسیط، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، ص ۵۶۳.

^۴ نجفی، محمد حسن (۱۹۹۲/۱۴۱۲). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: مؤسسه المرتضی العالمیه و دار المورخ العربی، الطبعة الاولى، ۶۱/۳۰.

^۵ قبله ای خوبی، خلیل (۱۳۹۴) آیات الاحکام، چاپ نهم، تهران، سمت، ص ۷۵.

^۶ راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۲۵). مفردات الفاظ القرآن الکریم، تحقیق و تعلیق: صفوان عدنان، قم: ذوی القربی، الطبعة الرابعة، ص ۵۲۳؛ رضوان، زینب (۲۰۰۴). المرأة بین الموروث والتحدیث، قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب؛ مصطفوی، حسن (۱۳۶۰).

التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. مصطفوی، ۱۱۱/۷ .

^۷ جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۹۲). ترمینولوژی حقوق. تهران، انتشارات گنج دانش، ص ۴۳۰



۱- غیبت و اقسام آن

غیبت در لغت مصدر «غاب» و اسم مصدر «اغتیاب» است؛^۸ و در فقه معنای اصطلاحی خاصی بر آن بار نشده و در همان معنای لغوی خود، یعنی فقدان و نبود، به کار رفته است. شیخ طوسی در المبسوط غیبت را به دو صورت منقطعه و غیرمنقطعه تقسیم کرده است^۹ که هر قسم اقسام جداگانه‌ای دارد.

- غیبت غیر منقطعه

مقصود از آن غیبتی است که هنوز خبر غایب قطع نشده است و محل غیبت او معلوم است^{۱۰} مانند کسی که به شهری رفته و مقیم آنجا شده و می‌دانیم که زنده است، در این صورت زوجیت به حال خود باقی است و زن نمی‌تواند مطالبه طلاق کند تا زمانی که یقین به مرگ او بکند که همه علمای اهل سنت قائل به آن هستند^{۱۱} و امامیه نیز در این حکم با اهل سنت موافقاند.^{۱۲} و در دعائم الاسلام روایت است از جعفر بن محمد که: «زمانی که مکان مفقود معلوم باشد زن حق نکاح ندارد»^{۱۳}. علامه حلی نیز می‌گوید: «هنگامی که مردی غایب شود ولی خبر زنده‌بودنش می‌رسد یا نماینده او نفقه زن را می‌دهد بر زن واجب است برای همیشه صبر کند»^{۱۴}

- غیبت منقطعه

مقصود غیبتی است که خبری از شخص غایب و محل غیبت او در دست نیست و نمی‌دانیم آیا او زنده است یا خیر. در این خصوص سه قول مطرح شده است؛

۱- عدم زوال زوجیت؛ بنا بر این قول، مادامی که زن به حاکم مراجعه نکرده است زوجیت به حال خود باقی است، ولی اگر به حاکم مراجعه کند، حاکم از روز مراجعه به مدت چهار سال، مرد را جست‌وجو می‌کند و اگر خبری از او شد که باید زن صبر کند و اگر خبری نشد و چهار سال گذشت، اگر برای مرد، ولی‌ای باشد که به زن انفاق کند در این صورت

^۸ انیس، پیشین، ص ۶۶۷

^۹ طوسی، ابوجعفر محمد (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الامامیه، مصحح: سید محمدتقی کشفی، قم: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، الطبعة الثالثة، ۲۷۷/۵

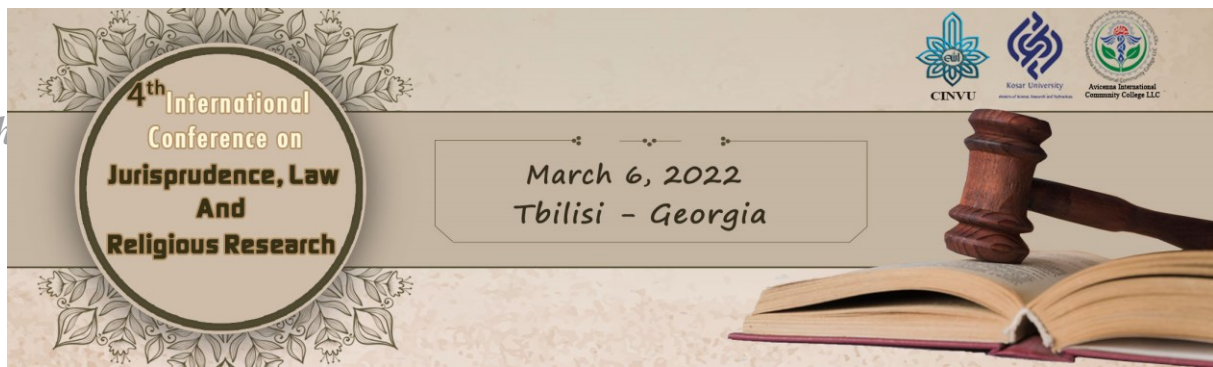
^{۱۰} حجازی مقدسی، شرف الدین (بی‌تا). الاقناع، مصر: انتشارات مصریه الازهر، جلد ۴، ص ۱۱۴

^{۱۱} ابن قدامه (بی‌تا). المغنی، بیروت: انتشارات دار الکتب العربی، ۱۳۰/۹

^{۱۲} عاملی، محمد جواد (بی‌تا). مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی، ۳۶/۲

^{۱۳} محدث نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۴۱۸/۱۴

^{۱۴} حلی، احمد بن محمد (۱۴۱۱). المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، قم: نشر اسلامی، ۷۱/۲



تا ابد صبر خواهد کرد، اما اگر در موردی استثنایی، مرد ولی نداشته باشد، حاکم بین آن دو حکم به جدایی می کند و زن عدّه وفات نگه می دارد و بعد از عدّه، زن مالک نفس خود است.^{۱۵}

۲- زوال زوجیت بعد از چهار سال؛ بنا بر این قول، زن باید به مدت چهار سال انتظار بکشد و بعد به مدت چهار ماه و ده روز عدّه نگه دارد، و پس از آن می تواند با شخص دیگری ازدواج کند.^{۱۶}

۳- زوال زوجیت بعد از هفتاد سال؛ بنا بر این قول، زن باید به مدت هفتاد سال انتظار بکشد و بعد عدّه نگه دارد. سپس می تواند با شخص دیگری ازدواج کند و دلیل این قول این است که بنا بر ظاهر همسر او نمی تواند بعد از این مدت زنده باشد.^{۱۷}

ج - مفقود

مفقود در لغت به معنای غایب شدن آمده است. راغب می گوید: «فقد نبودن شیء است بعد از بودن آن، و آن از عدم اخص است که عدم به چیزی که اصلاً به وجود نیامده نیز گفته می شود»^{۱۸} در نهج البلاغه آمده است: «پیش از آنکه مرا از دست بدهید و گم کنید از من بپرسید».^{۱۹} اما مفقود در اصطلاح فقها به کسی می گویند که مکانش مشخص نیست.^{۲۰} مفقود در اصطلاح مالکیه، کسی است که ناپدید شده و هیچ خبری از او نباشد، در حالی که امکان جست و جوی او باشد و در شرح صغیر چنین آمده که مفقود به غایبی گفته می شود که مشخص نیست او زنده است که منتظر آمدنش باشیم یا مرده است که تدارک قبر بکنیم. مانند کسی که شب یا روز از بین خانواده اش غایب شده است یا در بیابان یا جنگ غایب شده است یا مرکبش غرق شده است و مانند اینها^{۲۱} و در اصطلاح شافعی، به کسی گفته می شود که اثرش مندرس شده باشد و خبری از او نباشد و ظن غالب به موتش باشد^{۲۲} و در اصطلاح حنفیه، اسمی است برای موجودی که زنده است به اعتبار حال اولش، ولی اثرش مخفی است مانند میت به اعتبار اموالش؛ و خانواده اش در طلب او می کوشند و به

^{۱۵} طباطبایی، سید علی (۱۴۰۴). ریاض المسائل، قم: انتشارات مؤسسه آل البیت، ۱۸۸/۲؛ حلی، ۱۴۱۱: ۱۴۶/۲؛ حلی، پیشین؛ طوسی،

ابوجعفر محمد، پیشین

^{۱۶} حلی، همان

^{۱۷} حجازی مقدسی، پیشین

^{۱۸} راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶). مفردات الفاظ القرآن، قم: ذوی القربی، چاپ اول، ص ۶۴۱

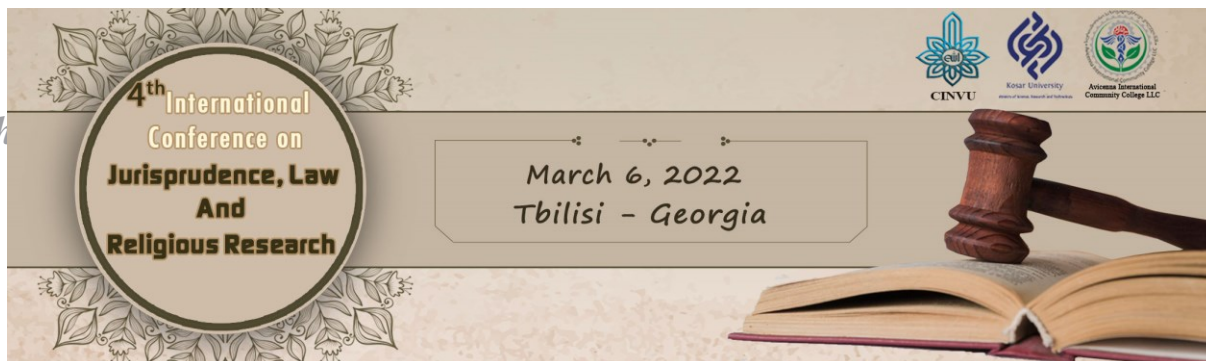
^{۱۹} رضی (۱۴۲۲). نهج البلاغه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم، الطبعة السادسة، ص ۸۸

^{۲۰} سعدی، ابو جیب (۱۴۰۸). القاموس الفقهي لغة و اصطلاحاً، دمشق: دار الفکر، الطبعة الثانية، ص ۲۸۸

^{۲۱} دردیر، احمد بن محمد (۱۴۱۰). الشرح الصغیر علی اقرب المسالک الی مذهب الامام مالک، امارات: انتشارات وزارت عدل و اوقاف

امارات، ۶۹۳/۲

^{۲۲} دمشق عثمانی، محمد بن عبدالرحمن (۱۴۱۶). رحمه الامه فی اختلاف الائمة، بیروت: دار الفکر، ۸۵/۲



اثری که بیانگر مکان او باشد دسترسی نداشته باشیم و خبری از او نباشد و اثرش پنهان است و شاید با کوشش بتوانیم به مردمان برسیم و او را پیدا کنیم و شاید دیدار او تا روز قیامت هم به تأخیر بیفتد.^{۳۳}

در اصطلاح حنابله نیز، کسی است که خبری از او نباشد به دلیل غیبتی که ظهور در هلاک دارد، مانند کسی که برای سیاحت یا تجارت یا طلب علم از خانه خود بیرون رفته و برنگشته است، یا در جنگ یا وقتی که قومی کشته شده‌اند مفقود شده باشد، یا کسی که مرکبش غرق شود و امثال اینها. چنانچه در الاقناع و المقنع چنین آمده است^{۳۴} اما در اصطلاح امامیه، کسی است که از وطن خود ناپدید شود و مرگ یا زنده بودن او مشخص نباشد و خبری نیز از او در دست نباشد.^{۳۵} علامه حلی مفقود را چنین تعریف کرده است: «مردی که غیبتش طوری است که خبری از او نباشد و حال او از لحاظ حیات و مرگ مشخص نباشد»^{۳۶}

بند دوم - ماهیت طلاق

ماهیت طلاق آن است که قانوگذار با توجه به معنای لغوی و عرفی آن جایگاهی در حقوق برای آن تعیین کرده و آن را در زمره اعمال حقوقی و فارغ از واقعه حقوقی به معنای اخص آن قرار داده و آن را در اعمال حقوقی از عقد جدا ساخته و به آن معنای ایقاع^{۳۷} داده است که در اینجا بحثی از نامطلوب بودن عبارت نیست. تفاوت میان عقد و ایقاع این است که عقد عبارتست از ایجاب و قبول لفظی است که بر انشاء مخصوص از سوی دو طرف دلالت می کند، اما ایقاع لفظی است که بر انشاء مخصوص از سوی طرف واحد دلالت دارد. به عبارت بهتر، عقد نیازمند ایجاب و قبول و ایقاع بی نیاز از قبول است. در توجیه ایقاع بودن طلاق وجود معنای فقهی و مواد قانونی، کامل است و تأییدی بر انشاء یک طرفه از جانب مرد و یا نماینده قانونی وی می باشد و اصلاحیه سال ۸۱ مبنی بر وجود تشریفات و امر شکلی مرجع صالح هیچ خللی بر ماهیت اولیه ایقاع بودن طلاق وارد نساخت.^{۳۸}

بند سوم - ارکان و شرایط طلاق در دین اسلام

^{۳۳} غروی، علی (۱۳۷۵). موجز الفتاوی المستنبطه، قم: انتشارات یاران، چاپ اول، ۳۴/۱۱

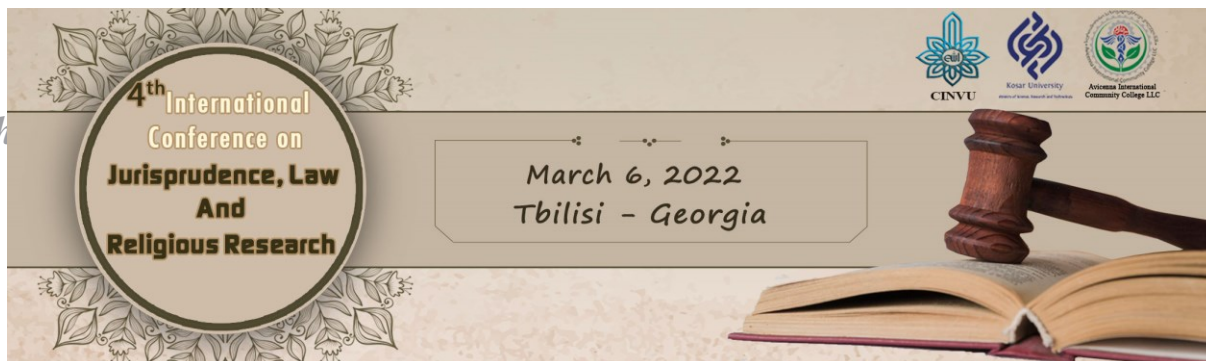
^{۳۴} حنبلی، برهان الدین (۱۴۰۲). المبدع فی شرح المقنع، بیروت: انتشارات مکتبه اسلامی، ۱۲۷/۸

^{۳۵} طوسی، محمد بن علی بن حمزه (۱۴۰۸). الوسيله إلی نیل الفضیله، مصحح: محمد حسون، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ص ۴۰۱

^{۳۶} حلی، حسن بن یوسف (بی تا). تحریر الاحکام، قم: مؤسسه آل البیت قم، چاپ سنگی، ۷۴/۲

^{۳۷} ایقاع، عملی قضایی و یکطرفی است که به صرف قصد انشاء و رضای یک طرف منشاء اثر حقوقی می شود.

^{۳۸} مردم می تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد



اصل این است که پس از آنکه نکاح صحیحی واقع شد و عقد ازدواج با رعایت تمامی شرایط و ضوابط شرعی و قانونی انعقاد یافت. تا زمان پیدایش یک عامل منحل کننده مسلم شرعی و قانونی حکم این نکاح مستنداً به اصل استصحاب به قوت سابق خود باقی است و کلیه آثار قانونی و شرعی خود را دارا می باشد.

الف - ارکان طلاق: طلاق در اسلام دارای چهار رکن می باشد که عبارتند از؛

۱- مطلق (طلاق دهنده)

۲- مطلقه (طلاق داده شده)

۳- صیغه طلاق

۴- اشهاد حضور دو شاهد عادل در مجلس طلاق

به نظر می رسد با توجه به اینکه اکنون طلاق بدون موافقت دادگاه واقع نمی شود، اگر کسب موافقت دادگاه نیز به عنوان رکن پنجم طلاق به شمار آوریم، چندان بی وجه نیست.

ب - شرایط طلاق در دین اسلام

۱- شرایط طلاق دهنده

طلاق دهنده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد.

۲- شرایط مطلقه

طلاق زن در مدت عادت زنانگی یا در حال نفاس صحیح نیست مگر اینکه زن حامل باشد یا طلاق قبل از نزدیکی با زن واقع شود یا شوهر غایب باشد، به طوری که اطلاع از عادت زنانگی بودن زن نتواند حاصل کند.

۳- صیغه طلاق

وفق ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی که بیان می دارد: «طلاق باید به صیغه طلاق و در حضور لا اقل دو نفر مرد عاقله طلاق را بشنود واقع گردد»، طلاق باید به صیغه طلاق واقع گردد.

- آیا صیغه طلاق صرفاً با واژه (طالق) انجام شود، یا آنکه می توان برای این منظور از مشتقات دیگر واژه طلاق الفاظ دیگر نیز استفاده کرد؟

نصوص وارده و اجماع فقط عبارت معینی را که همراه لفظ (طالق) ذکر شود مفید و صریح در طلاق دانسته اند. علامه حلی می گوید: «صریح الطلاق عندنا لفظة واحدة هي قوله: انت او هذه او فلانه (او غیر هامن الفاظ التعین) طالق».^{۲۹} حلبی از امام صادق (ع) نقل کرده؛ سؤال شد که اگر مردی هنگام طلاق به زنش بگوید: تو از ناحیه من آزاد هستی، جدا هستی آیا این طلاق محسوب می شود یا خیر؟ حضرت فرمود: «لیس بشيء» که در واقع امام (ع) این الفاظ را از صیغه طلاق

^{۲۹} حلی، همان، ج ۲، ص ۵۳.



محسوب نداشته اند.^{۳۰} بنابراین مشخص شد که اولاً باید صیغه طلاق صرفاً از واژه طلاق و مشتقات آن باشد و ثانیاً بنا بر نظر فقها فقط از لفظ اسم فاعل کلمه طلاق، که «طالق» است، می بایست استفاده شود تا مفید واقع گردد.

- آیا باید صیغه طلاق به زبان عربی بیان شود؟ یا به زبان غیر عربی نیز ممکن است انجام شود؟
در این مورد دو نظریه وجود دارد:

الف: مشهور فقها از جمله ابن ادریس در کتاب «السرائر» تصریح نموده اند که در صورتی که مطلق توانایی اجرای صیغه طلاق را به زبان عربی داشته باشد، جایز نیست که به غیر عربی بیان نماید.^{۳۱}

ب: شیخ طوسی در کتاب «النهاية» وعده ای هم به تبعیت از ایشان اعتقاد دارند که اجرای صیغه طلاق علاوه به زبان عربی با هر زبانی دیگری انجام پذیر صحیح و درست است، به شرط آنکه با کلمات و عباراتی بیان شود که دقیقاً مرادف یا صیغه (انت طالق) و رساننده مفهوم و معنای دقیق آن باشد. و نه تنها لازم نیست شخص طلاق دهنده برای این منظور آموزش زبان عربی ببیند، بلکه در صورتی که شخص قادر به تلفظ و تکلم عربی نیز باشد، می تواند به زبان غیر عربی به اجرای صیغه طلاق مبادرت نماید.

- آیا می توان صیغه طلاق را بطور کتبی اجرا نمود؟

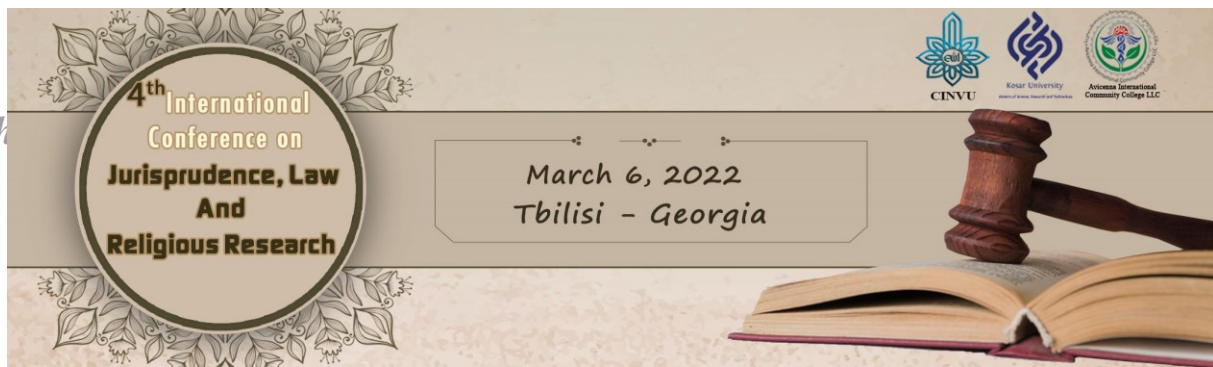
مستفاد از عبارت «... با حضور لاقول دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنود..» این است که نمی توان صیغه طلاق را با کتابت اجرا کرد زیرا از قید کلمه «بشود» در عبارت ماده ۱۱۳۴ ق.م چنين بر می آید که منظور قانونگذار فقط اجرای صیغه به صورت تلفظ شفاهی بوده است. اما اگر مطلق از نطق عاجز باشد، فقها نظر داده اند که به علت عجز وی از بیان و عدم قدرت او بر تلفظ می تواند قصد انشاء خود را با کتابت بیان کند زیرا در هر حال ارزش کتابت کمتر از اشاره نیست. مرحوم شیخ طوسی و عده ای از فقها معتقدند در صورتی که میان زوج و زوجه فاصله باشد، و یا به عبارت دیگر زوج غایب باشد می تواند کتابت صیغه طلاق را بیان و اجرا نماید اما در غیر این صورت می بایست صیغه طلاق با تلفظ و تکلم باشد.

- چرا در مکتب اهل تسنن اگر طرفین لفظاً اعلام طلاق کنند کافی است، اما در مکتب شیعه چنین نیست؟

بر اساس مکتب شیعه امامیه طلاق باید به صیغه و با شرایط خاصی در حضور دو نفر عادل اجرا شود. صیغه طلاق به صورت "انتِ طالق" یا "فلانه طالق" یا "هی طالق" می باشد و نمی شود با اشاره یا با نوشتن صیغه طلاق اجرا شود. فقط انسانی که لال است، چون نمی تواند حرف بزند، می تواند با اشاره زنش را طلاق دهد. بهتر است کسانی که به زبان عربی آشنایی ندارند یا فردی که لال است، شخصی را که در زبان عربی تسلط دارد و به احکام و مسائل طلاق آگاهی دارد، وکیل در طلاق قرار دهند تا از جانب آنان طلاق دهند.

^{۳۰} حر عاملی، محمد ابن حسن (۱۴۱۶.ق) وسایل الشیعه ج ۱۸ و ۲۲، قم؛ موسسه آل البیت، جلد ۱۵؛ باب ۱۶ مقدمات طلاق.

^{۳۱} حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۵)، مختلف الشیعه فی الاحکام الشریعه، قم: موسسه نشر اسلامی، ص ۵۸۵.



صاحب کتاب جواهر الکلام گفته است: صیغه طلاق به این صورت است که مرد به زنش در حالی که در طهر غیر مواقعه باشد، با حضور دو شاهد عادل از روی قصد جدی بگوید: انت طالق. به غیر این شکل طلاق صورت نمی‌گیرد. وی می‌افزاید: سید مرتضی در کتاب الانتصار گفته: اجماع امامیه بر این است.

اهل سنت طلاق را به هر لفظ و صیغه‌ای مجاز می‌دانند حتی به صورت کنایه مثل این که مرد به زنش بگوید: برو شوهر کن، اختیارت با خودت باشد، نیز هر چه دلالت بر طلاق بکند، حتی از مالک بن انس (یکی از امامان چهارگانه اهل سنت) نقل شده اگر مردی تصمیم بگیرد زنش را طلاق بدهد، طلاق حاصل می‌شود، اگر چه به زبان نیاورد. مهمترین علت فرق بین شیعه و سنی در مسئله طلاق روایت و منابع فقهی این دو فرقه است. طبق مبنای فقهی شیعه (که تنها روایات ائمه معصومین و سنت پیامبر را قبول دارد) نحوه طلاق به صورت مذکور (تنها با لفظ خاص) صورت می‌گیرد، ولی اهل سنت که سیره و سنت خلفا و مذهب امامان چهارگانه خود عمل می‌کنند، هر لفظی را کافی می‌دانند و مالک حتی لفظ را شرط.

۴- شرایط اشهاد

طلاق باید در حضور حداقل دو نفر مرد عاقل که طلاق را بشنوند واقع گردد. از این موضوع تحت عناوین «حضور عدلین» یا «اشهاد» بحث می‌شود. ماده ۱۱۳۴ ق.م می‌گوید: «طلاق باید..... در حضور لااقل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد» اشهاد که معنای شاهد گرفتن دو یا چند نفر مرد عادل بر وقوع طلاق می‌باشد، یکی از ارکان طلاق به شمار می‌آید.

برخی شرایط صحت طلاق از نظر امامیه، که از نظر دیگر مذاهب هیچ یک یا برخی از آنها معتبر نیست، عبارتند از:

(۱) طلاق در پاکی زن که در آن نزدیکی صورت نگرفته باشد.

(۲) طلاق قطعی باشد و بر چیزی معلق نباشد.

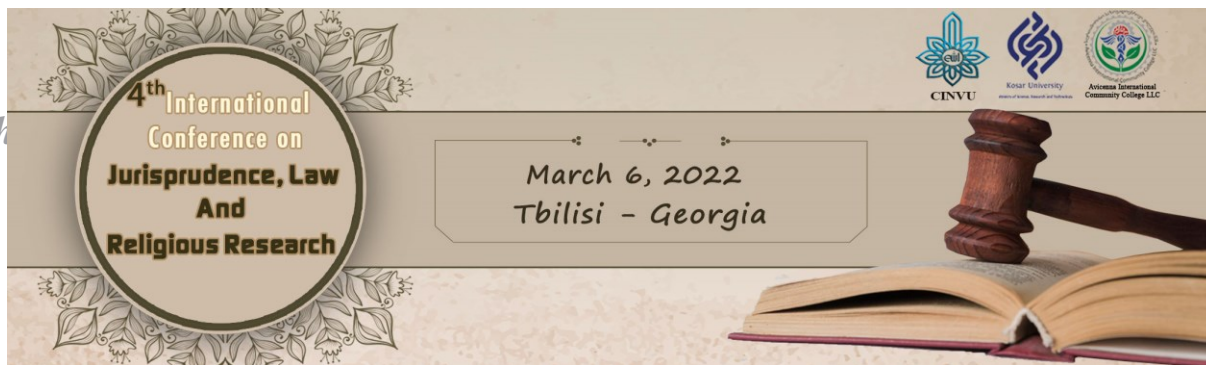
(۳) طلاق با گفتار باشد، نه نوشتار.

(۴) طلاق از سر اختیار باشد، نه اجباری.

(۵) طلاق، با حضور دو شاهد عادل باشد.^{۳۲}

بند چهارم - طلاق بعنوان منفورترین حلال در فقه امامیه

^{۳۲} خمینی، سید روح الله موسوی، (۱۴۲۴)، توضیح المسائل (محصی - امام خمینی)، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ هشتم، ج ۲، ص ۸۹۷؛ گلپایگانی، سید محمد رضا موسوی، (۱۴۰۹)، مجمع المسائل (للگلپایگانی)، ۵ جلد، دار القرآن الکریم، قم، جلد ۵، ص ۵۴.



در دین مبین اسلام طلاق بعنوان منفورترین حلال خدا یاد می‌شود. خداوند در قرآن آیه ۳۴ سوره نساء می‌فرماید: «مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است به واسطه آن برتری که خدا برای بعضی بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود نفقه دهند، پس زنان شایسته مطیع شوهران و در غیبت آنان حافظ (حقوق آنها) باشند از آن رو که خدا هم (حقوق زنان را) حفظ فرموده است و زنانی که از نافرمانی آنان (در حقوق همسری) بیم ناکید باید نخست آنان را موعظه کنید و (اگر مطیع نشدند) از خوابگاه آنان دوری گزینید و (اگر باز مطیع نشدند) آنان را به زدن تنبیه کنید، چنانچه اطاعت کردند دیگر راهی بر آنها مجوید، که همانا خدا بزرگوار و عظیم الشأن است.»^{۳۳} در هنگام اختلاف و بدرفتاری مردان باز راه چاره را در طلاق نمی‌داند و در آیه ۱۲۸ سوره نساء می‌فرماید: «و اگر زنی، از طغیان و سرکشی یا اعراض شوهرش بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند (و زن یا مرد از پاره‌ای از حقوق خود بخاطر صلح صرف نظر نمایند). و صلح، بهتر است اگر چه مردم (طبق غریزه حبّ ذات، در این گونه موارد) بخل می‌ورزند. و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه سازید (و بخاطر صلح، گذشت نمایید)، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است و پاداش شایسته به شما خواهد داد.»^{۳۴}

رسول اکرم (ص) فرموده اند: «ازدواج کنید و طلاق ندهید که طلاق عرش خدا را به لرزه در می‌آورد.»^{۳۵} امام صادق (ع) فرمودند: «چیزی از امور حلال، در پیشگاه خدا مبعوض تر از طلاق نیست.»^{۳۶} بنابراین در این اسلام، یکسره سوی طلاق و جدایی نمی‌روند و اعتقاد به اصل پایداری خانواده‌ها دارند.

گفتار دوم - بررسی انواع طلاق در فقه امامیه و اهل سنت بند اول - طلاق بائن

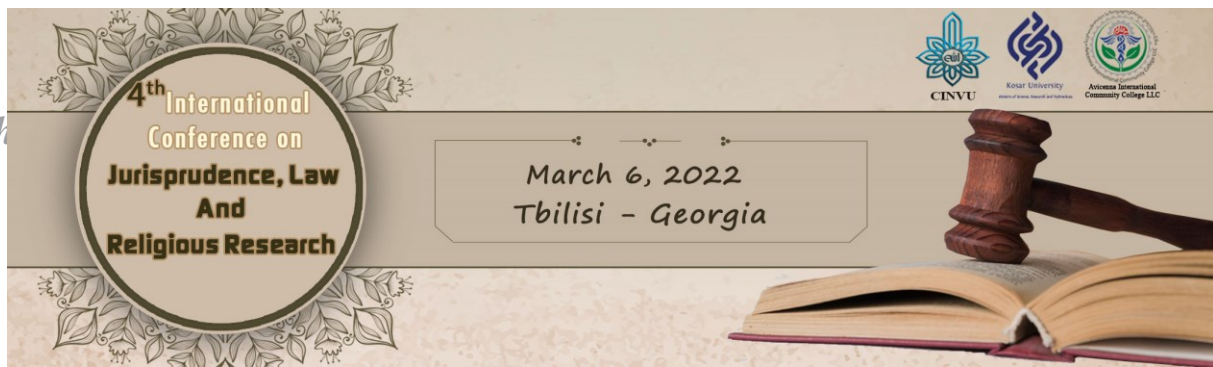
طلاق بائن: این است که با آن زن از شوهرش جدا و زندگی مشترکشان پایان می‌یابد و این طلاق بر دو نوع است:
۱- بائن (جدایی) صغری: منظور طلاق است که مرد زنش را یک طلاق بدهد و سپس تا پایان عده رجوع نکند، به بائن بینونه صغری نامیده می‌شود. در چنین موردی شوهر سابق مثل دیگر افراد حق دارد که از این زن خواستگاری نماید و در صورت موافقت با عقد و مهریه‌ی جدید با او ازدواج نماید و نیاز به این نیست که بعد از ازدواج صحیح با مردی دیگری و جدایی به عقد شوهر سابق خود درآید. و نیز اگر زنش را دو طلاق داد و تا اتمام عده رجوع نکند، زنش طلاق بائن

^{۳۳} الهی قمشه ای، مهدی (۱۳۸۰) ترجمه قرآن کریم، جلد دم، قم: انتشارات فاطمه الزهراء، ص ۲۳۶.

^{۳۴} مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۳) ترجمه قرآن، قم، دفتر مطالعات تاریخ و فرهنگ اسلامی، جلد دوم، ص ۱۹۸

^{۳۵} همان منبع، ج ۲۲، ص ۸

^{۳۶} حر عاملی، پیشین، جلد ۱۵؛ ص ۲۶۶.



می شود و می تواند با عقد و مهریه جدید بدون نیاز به اینکه بعد از ازدواج صحیح با مردی دیگری و جدایی، با زنش را به خانه اش بیاورد و نیز اگر ازدواجی با عوض مالی یا بدون عوضی فسخ شود نیز بینه صغرا می شود.^{۳۷}

۲- بینه کبری: منظور از بینه کبری این است که مرد زنش را در سه مرحله، سه طلاق بدهد که در نتیجه بکلی از او جدا می شود تا به طور طبیعی با مردی دیگر ازدواج شرعی دایم به نیت زندگی نکند و بعد از همبستری با مرگ یا علت دیگر از او جدا شود و پس از اتمام عده برای شوهر سابق جایز است که با خواستگاری و عقد و مهریه جدید با او ازدواج کند و اگر مرد در طلاق یا شرط آن شک کرد، اصل بر این است که نکاح باقی می ماند تا با طلاق قطعی جدا شوند.

ماده ۱۱۴۵ قانون مدنی که مقرر می دارد: «در موارد ذیل طلاق بائن است:

۱- طلاق که قبل از نزدیکی باشد

۲- طلاق یا سه

۳- طلاق خلع و مبارات مادام که زن رجوع به عوض نکرده باشد. (اعطای حق طلاق به زوجه)

۴- سومین طلاق که بعد از سه وصلت متوالی به عمل آید. اعم از این که وصلت در نتیجه رجوع باشد یا در نتیجه نکاح جدید».

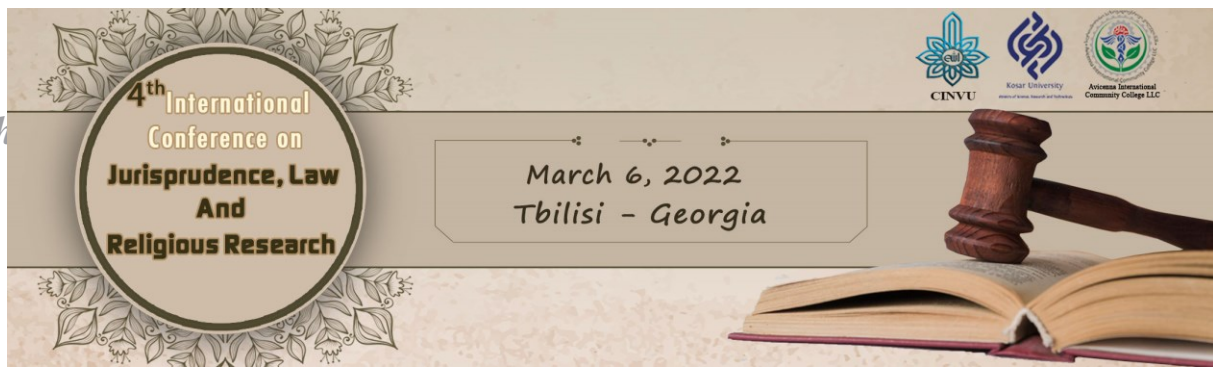
این ماده کلاً از فقه گرفته شده است اما طلاق صغیره که در فقه، طلاق بائن تلقی شده در قانون مدنی کر نشده است و علت این امر، ممنوعیت نکاح صغیر طبق ماده قانون مدنی قبل از اصلاحات سال ۶۱ بود و حتی قانون، نکاح با دختری را نیز که به سن ۱۳ سال تمام نرسیده بود اجازه نمی داد. ولی با اصلاحات سال ۱۳۷۰ یک تبصره به ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی اضافه شد که نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی را صحیح می دانست و با توجه به این که در صورت سکوت قانون در مسائل حقوقی می توان حکم قضیه را از فتوا و منابع اسلامی پیدا کرد و در خصوص طلاق دختر نابالغ یا به قول فقها صغیره، فقهای اسلامی آن را از موارد طلاق بائن قلمداد کرده اند، می توان به عنوان طلاق بائن آنرا تحت بررسی قرار داد.

همچنین موردی دیگر که زیر عنوان طلاق بائن در قانون مدنی اشاره نشده، طلاق به حکم دادگاه به درخواست زن در موارد غیر از کراهت مثل عدم انفاق، غایب مفقود الاثر و غیره است. (اعطای حق طلاق به زوجه)

بند دوم - طلاق رجعی

طلاق رجعی نقطه مقابل طلاق بائن است و تحت شرایطی مرد می تواند با رجوع بر طلاق، پیوند زناشویی را از سر بگیرد. بنابراین طلاق رجعی، طلاق است که شوهر در مدت عده می تواند به طلاق رجوع نماید و نکاح را به حالت اول

۳۷. آیه ۲۳۲ سوره بقره: و هنگامی که زنان را طلاق دادید، سپس عده خود را به پایان رسانند، آنان را از ازدواج با شوهران (سابق)شان باز ندارید، وقتی که بطرز پسندیده ای در بین خویش توافق کنند. این (دستوری است) که هرکس از شما که به الله و روز قیامت ایمان دارد؛ به آن پند داده می شود، و این (دستور) برای شما پر برکت تر و پاکیزه تر است، و الله می داند و شما نمی دانید



برگرداند، به همین اعتبار به طلاق مزبور طلاق رجعی گفته می‌شود. ماده ۱۱۴۸ق.م مقرر می‌دارد: «در طلاق رجعی برای شوهر در مدت عده حق رجوع است». طلاق رجعی در مورد زنی است که شرایط طلاق بائن از قبیل صغیره بودن، یا سه بودن و طلاق قبل از نزدیکی و سه طلاق و نه طلاقه بودن را نداشته باشد و همین‌طور طلاق از نوع طلاق خلع و مبارات نباشد، بنابراین برای این که طلاق رجعی باشد باید این دو وصف را دارا باشد:

۱- بعد از طلاق زن باید عده نگهدارد و نتواند بی‌درنگ شوهر کند. بنابراین طلاق که عده ندارد مانند طلاق پیش از نزدیکی و زن یا سه در زمره طلاق‌های بائن است.

۲- در زمان عده بتوان از طلاق رجوع کرد و بدون این که نیاز به نکاح دیگر باشد زناشویی ادامه پیدا می‌کند و آثار طلاق را نسبت به آینده از بین می‌برد. پس اگر طلاق نیاز به عده داشته باشد ولی به دلیل طبیعت ویژه آن رجوع ممکن نباشد مانند طلاق سوم و خلع، طلاق را نباید رجعی شمرد. (اعطای حق طلاق به زوجه)

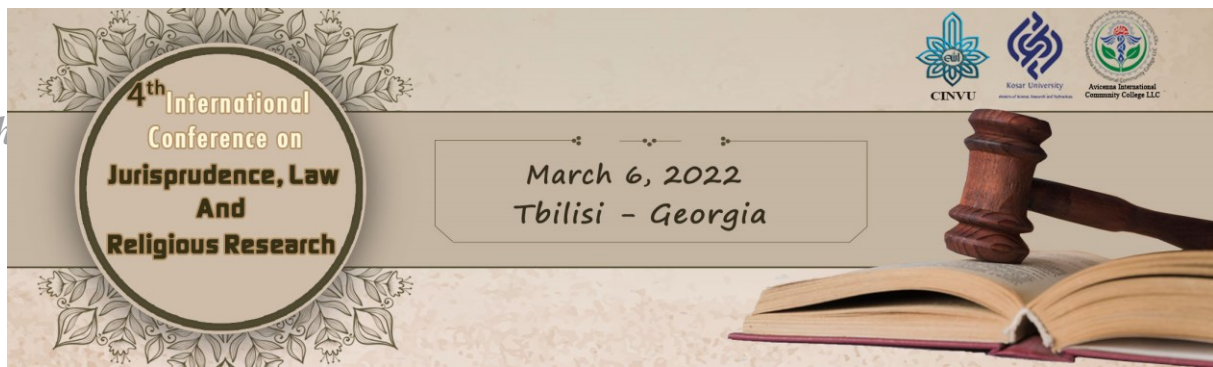
مدت عده طلاق سه طهر و یا سه ماه می‌باشد و در صورت حامله بودن زن تا وضع حمل است. در هر یک از سه مورد، شوهر می‌تواند در عده رجوع نماید و نکاح را به حالت اول عودت دهد. چنانچه طلاق رجعی از نظر تحلیلی مورد مطالعه قرار گیرد می‌توان گفت؛

۱- در طلاق رجعی، نکاح به وسیله صیغه منحل می‌گردد ولی قانون به جهات اجتماعی، تمامی احکام زوجیت را در مدت عده جاری می‌سازد و به شوهر اجازه می‌دهد که بدون نکاح مجدد، صرفاً با رجوع، نکاح سابق را به حالت اول خود برگرداند یعنی رابطه زوجیت را برقرار سازد.

۲- در طلاق رجعی، نکاح به وسیله طلاق و انقضاء عده منحل می‌گردد، به شرط آن که در مدت عده، مرد رجوع به آن نکرده باشد. بنابراین مادام که عده منقضی نشود رابطه زوجیت برقرار می‌باشد و مطلقه در حلیت زوجه است. برخی از فقها تصریح می‌نمایند که چون مطلقه رجعی زوجه یا در حکم زوجه است، حقیقت نزدیکی در مدت عده متوقف بر رجوع قبلی نیست.

بند سوم - طلاق در زمان غیبت زوج

غیبت زوج، یکی از احکام جدایی و طلاق زن است که محل اختلاف بین فقهای امامیه و اهل سنت است. مشهور فقهای امامیه، مالکیه و حنابله قائل به طلاق و جدایی زن بعد از انتظار چهار سال و نگه‌داشتن چهار ماه و ده روز عده، هستند. طبق دیدگاه مذاهب اسلامی، اگر شخصی مفقود شود و مکانش غیر معلوم باشد و خبری از او در دست نباشد، در خصوص زن وی احکام خاصی مترتب می‌شود. یکی از احکام، جدایی و طلاق زن است که محل اختلاف واقع شده است. مشهور فقهای امامیه، مالکیه و حنابله قائل به طلاق و جدایی زن بعد از انتظار چهار سال و نگه‌داشتن چهار ماه و ده روز عده، هستند. در مقابل طرفداران فرقه‌های حنفیه، شافعیه و عده‌ای دیگر از فقهای امامیه قائل به صبر و جایز نبودن



طلاق بین زن و مرد هستند و معتقدند چنین زنی باید منتظر باشد تا مرگ همسرش با علم و یقین ثابت شود یا مدت زمانی سپری شود که امکان زنده بودن چنین شخصی وجود نداشته باشد.

فقهای عظام به احکام همسر شخص مفقودالاثربه صورت مستقل نپرداخته‌اند، بلکه در لابه‌لای مباحث فقهی و به صورت پراکنده و به تناسب، در مباحث نکاح، طلاق، ارث، وصیت و غیره به این مسئله پرداخته‌اند. با توجه به اینکه بر علقه زوجیت بین مرد و زن حقوقی مترتب است، در این میان نظر به مفقودشدن مرد، اگر جدایی را جایز ندانیم زن متحمل ضرر می‌شود و از طرفی چون علم به مرگ مرد نداریم و اینکه آیا زن خودش را طلاق داده است یا نه، پس علقه زوجیت به حال خود باقی است و وی، زن او محسوب می‌شود. حال عده‌ای از فقها قائل به صبر و عده‌ای قائل به انتظار هستند که هر کدام احکام خاص خودش را دارد و ما در ضمن مباحث آینده اقوال فقها را ذکر خواهیم کرد. فقها در خصوص جدانشدن یا جدانشدن زوجه قائل به دو قول هستند: صبر؛ انتظار.

الف - صبر

شافعی‌ها در فتاوی‌ای جدیدشان^{۳۸} و نیز زیدیه^{۳۹} و حنفیه^{۴۰} قائل به صبر هستند و می‌گویند طلاق جایز نیست و فرقی ندارد که چهار سال تمام شود یا خیر و ادله خویش را در گروه روایات و اصول بیان داشته‌اند که در ادامه بخشی از آن بیان می‌گردد؛

۱. روایات

روایتی که محمد بن عبدالله العزرمی از امام علی (ع) ذکر کرده که درباره زنی که شوهرش مفقود شده بود فرمودند: «او زنی است که مبتلا شده، پس باید تا زمانی که مرگ شوهر یا طلاق او روشن شود، صبر کند»^{۴۱} زیرا زوجیت ثبوتش معلوم شده و غیبت موجب جدایی نمی‌شود و مرگ نیز در حیز احتمال است و زوجیت به سبب شک از بین نمی‌رود. اشکالی که بر این روایت وارد شده این که روایت مذکور مرسل است و در مقابل، خبر مسندی از امیرالمؤمنین وجود دارد که دلالت به صبر به مدت چهار سال می‌کند.^{۴۲} علاوه بر این، روایات دیگری از طریق خاصه وارد شده که از امامان نقل شده و مفاد آنها دلالت به صبر به مدت چهار سال می‌کند.

^{۳۸} محیی‌الدین امام ابی زکریا (بی‌تا). المجموع شرح المذهب، بیروت: انتشارات دار الفکر، جلد ۱۸، ص ۱۵۸

^{۳۹} کهلانی، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۸). سبل السلام، بیروت: انتشارات دار الکتب العلمیه، جلد سوم، ص ۲۵۳

^{۴۰} شیخ نظام (۱۴۰۶). الفتاوی الهندیه، کویت: انتشارات مکتبه ماجدیة، چاپ سوم، جلد ۶، ص ۴۵۶

^{۴۱} محدث نوری، پیشین، جلد ۱۵، ص ۳۳۷

^{۴۲} ابن‌قدامه، پیشین، ص ۱۳۲



روایتی که محمد بن شرحبیل همدانی از پیامبر روایت می کند: «وی همچنان زن او است تا اینکه بیان برسد»^{۴۳} پیامبر اکرم (ص) بعد از گذشت چهار سال باز اجازه طلاق نداده‌اند و جدایی را موقوف به رسیدن خبر و بیان کرده‌اند و تحقق بیان به یکی از دو صورت خبر مرگ زوج یا طلاق او صورت می گیرد. ولی این روایت را به دلیل وجود محمد بن شرحبیل همدانی ضعیف شمرده‌اند که ابن ابی حاتم از پدرش نقل می کند که محمد بن شرحبیل از مغیره دروغ‌های زیادی روایت کرده است.^{۴۴} اشکال دیگری که بر این روایت وارد شده که نویسندگان کتب سنن، این حدیث را ذکر نکرده‌اند و صدور این حدیث ثابت نشده است.^{۴۵} و روایت سماعه بر این مطلب دلالت دارد که در آن امام فرمود: «اگر زن از مکان مرد خبر داشته باشد باید تا ابد منتظر باشد تا اینکه خبر مرگ یا طلاق او برسد».^{۴۶}

۲. استصحاب

استصحاب حکم به بقای حکم شرعی یا موضوع حکمی است که بقای آن مشکوک است؛ و جریان استصحاب مشروط به یقین به حالت سابق و شک در بقای حالت سابق است؛ از این رو گفته می شود چون زنده بودن زوج معلوم بود و حال که در زنده بودنش شک می کنیم، در این صورت حالت حیات او را استصحاب می کنیم.^{۴۷} اشکال شده به اینکه استصحاب نسبت به امارات در مرتبه متأخر قرار دارد و روایات دلالت بر طلاق و جدایی می کنند، پس معنایی برای استصحاب در این خصوص وجود ندارد. چون استصحاب اصل است و روایات از امارات، که مقدم بر اصول هستند، محسوب می شوند.

ب - انتظار

فقهای امامیه،^{۴۸} شافعی در فتاوی قدیم^{۴۹} حنابله،^{۵۰} مالکیه^{۵۱} و ابن تیمیه^{۵۲} معتقدند زن باید چهار سال انتظار بکشد و بعد عدّه نگه دارد تا جدایی بین زوجین حاصل شود. این قول از عمر بن خطاب^{۵۳} و عثمان بن عفان^{۵۴} نقل شده است. ایشان به آیات و روایات ادله نفی ضرر و حرج، اولویت، و اجماع تمسک کرده‌اند که در ذیل به تفصیل این ادله را عبارتند از؛

^{۴۳} الموصلی، ابوعلی (۱۴۲۸). مسند ابوعلی الموصلی، بیروت: دار الفکر العربی، جلد سوم، ص ۴۱

^{۴۴} السیواسی، رجب بن ابراهیم (۱۳۵۶). نجم الهدی، بی جا: بی نا، جلد ۶، ص ۱۴۶

^{۴۵} ابن قدامه، پیشین، ص ۱۳۴؛ عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، همان

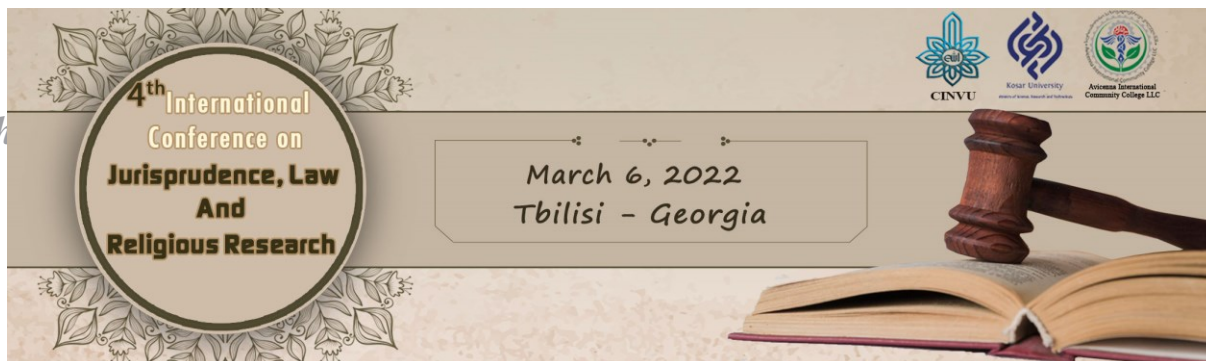
^{۴۶} طوسی، ابوجعفر محمد (۱۳۶۵). تهذیب الاحکام، تهران: انتشارات دار الکتب اسلامی، جلد ۷، ص ۴۷۹

^{۴۷} عاملی، محمد جواد (بی تا). مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی، جلد ۸، ص ۹۳؛ طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، جلد ۱۱، ص ۳۵

^{۴۸} طوسی، ۱۴۱۶؛ طوسی، ابوجعفر محمد، الخلاف، ص ۵۳۷؛ مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۷). المقنعه، قم: نشر اسلامی، چاپ چهارم، ۷۷/۵؛ طوسی، ابوجعفر محمد (۱۴۰۰). النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی، بیروت: دار الکتب العربی، الطبعة الثانیه، ص ۵۳۸؛ حلی، حسن

بن یوسف، ۱۴۱۰: ۷۴/۲؛ همو، ۱۴۲۰: ۴۹/۲

^{۴۹} محیی الدین، پیشین، جلد ۱۸، ص ۱۵۸



۱. آیات

قرآن کریم در آیه ۲۲۹ و ۲۳۱ بقره می‌فرماید: «طلاق دو بار قابل رجوع است پس باید با نیکی و سازگاری زن را نگه داشت یا به نیکی او را رها کرد» و «هر گاه زنان را طلاق دادید و به پایان زمان عدّه نزدیک شدند، از آنان به خوبی نگهداری کنید یا به خوبی رهایشان سازید، مبدا آنان را به گونه‌ای زیان آور نگهداری کنید، تا بر آنان ستم روا دارید، هر کس چنین کند، همانا بر خود ستم کرده است» و همچنین می‌فرماید: «پس چون به پایان زمان عدّه نزدیک شدند، یا آنان را به خوبی نگه دارید یا به خوبی از آنان جدا شوید».^{۵۵}

از مجموع آیات فوق چنین استنباط می‌شود که شوهر، در ارتباط با همسر خود باید یک یا دو روش را در پیش گیرد؛ یا حقوق او را به طور کامل ادا کند (امساک به معروف) یا او را مطابق مقررات شرع طلاق دهد (تسریح به احسان) و راه سومی در این زمینه وجود ندارد. همچنین، از آیات موصوف چنین استفاده می‌شود که نگهداری همسر به گونه‌ای که باعث ضرر و زیان زن شود مشروع نیست. خواه این ضرر، ناشی از تقصیر اختیاری شوهر باشد از قبیل ترک انفاق، نداشتن حسن معاشرت و ...، یا ورود ضرر قهری و غیراختیاری مانند قدرت نداشتن بر انفاق، که در صورت مفقودالاثر بودن تمامی این ضررها بر زن وارد می‌شود.

اشکالی که به دلالت آیه ۲۲۹ سوره بقره وارد است اینکه تسریح به احسان خطابش شامل مفقود نمی‌شود. به این اشکال چنین پاسخ داده‌اند که در این خصوص تصمیم‌گیرنده حاکم است و مشخص کردن مصلحت به عهده حاکم است و بر حاکم جایز است به نفع یا بر ضرر غایب حکم کند.^{۵۶}

^{۵۰} حنبلی، عبدالرحمان (۱۳۹۲) القواعد فی الفقه الاسلامی، بیروت: انتشارات مکتبه الکلیات الازهریه، ص ۲۳۰؛ حجازی مقدسی، پیشین، ص ۱۱۳

^{۵۱} اصبحی، مالک بن انس (۱۳۲۳). المدونه الکبری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ص ۴۵۰؛ زحیلی، وهبه (۱۴۰۹). الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق: انتشارات دار الفکر، الطبعة الثالثه، جلد ۷، ص ۶۴۴؛ ابن‌قدامه، پیشین، ص ۱۳۵

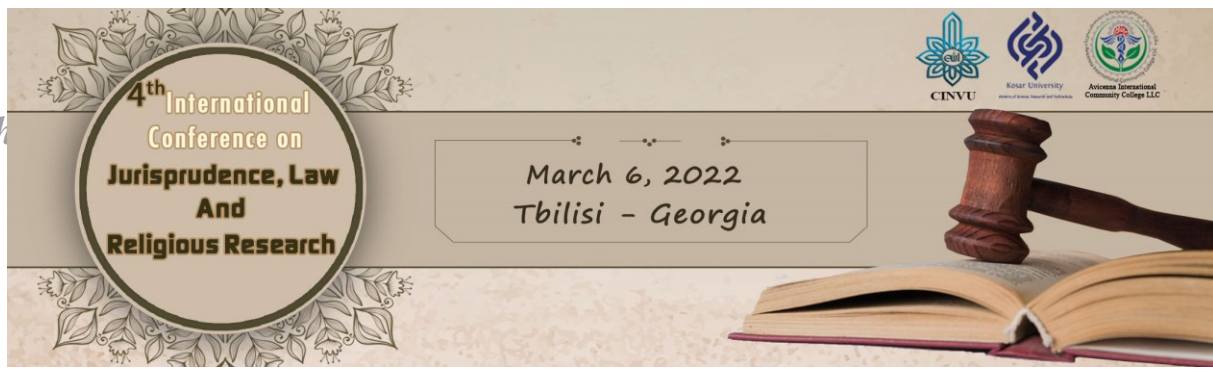
^{۵۲} دمشقی، علاءالدین ابوالحسن (بی‌تا). الاحبار العلمیه من الاختیارات الفقهیه من فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه، ریاض: نشر مکتبه ریاض، ص ۲۸۱

^{۵۳} قلعه‌چی، محمد رؤاس (۱۴۰۹). موسوعه عمر بن خطاب؛ عصره و حیاته، بیروت: انتشارات دار النفاثس، الطبعة الرابعه، ص ۸۷۸

^{۵۴} پیشین، ص ۲۷۳

^{۵۵} سوره طلاق، آیه ۲

^{۵۶} زیدان، عبدالکریم (۱۴۱۵) المفصل فی احکام المرأه والبيت المسلم فی الشریعه الاسلامیه، بیروت: انتشارات مؤسسه رسالت، چاپ دوم، جلد ۲، ص ۴۵۳



۲. روایات

از امام صادق (ع) درباره مفقود پرسیدند، حضرت فرمودند وقتی چهار سال از زمان فقدان گذشت در این صورت والی افرادی را به آن منطقه که زوج در آن مفقود شده، می فرستد یا به واسطه های خود در آن منطقه امر می کند تا درباره آن شخص کسب اطلاع کنند، در صورتی که اثری از او یافت نشد، والی به ولی زوج دستور می دهد نفقه زن را پرداخت کند، پس تا زمانی که انفاق صورت می گیرد زن، همسر مفقود شمرده می شود. پرسیدند: اگر زن بگوید آنچه را زن های دیگر می خواهند می خواهم تکلیف چیست؟ فرمود: این حق برای زن وجود ندارد و نیکو هم نیست، ولی اگر ولی مرد یا وکیلش انفاق نکند والی آنها را مجبور به طلاق دادن می کند و این برای زن طلاق واجب شمرده می شود.^{۵۷}

بحث سندی: این روایت به دلیل وجود ابراهیم بن هاشم حسنه شمرده می شود^{۵۸} چون ابراهیم بن هاشم، هر چند در کتب رجالی مدح شده، اما به عدالت او تصریح نشده است.

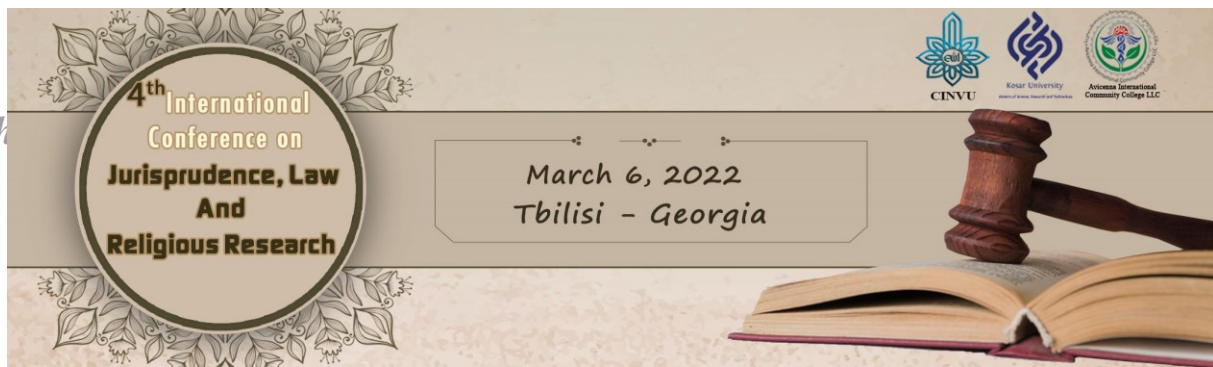
بحث دلالتی: معنای روایت این است که وقتی کسی پیدا شود که به زن انفاق کند، طلاق داده نمی شود، ولی اگر انفاق نکند، حاکم و والی بعد از گذشت چهار سال و پس از جست و جو، زن را طلاق می دهد، مگر اینکه روایت تأجیل را بعد از جست و جو معتبر می داند و از این جهت این روایت با روایات دیگر فرق می کند.^{۵۹}

برید بن معاویه می گوید از امام صادق (ع) درباره شخص مفقود پرسیدم که تکلیف زن او چگونه خواهد بود. حضرت فرمود: تا زمانی که زن ساکت باشد و صبر کند چیزی بر شما نیست و اگر مشککش را پیش والی ببرد، در این صورت والی چهار سال زمان در نظر می گیرد و به محلی که زوج در آن مفقود شده است نامه نگاری می کند و از حال او خبر می گیرد، اگر او زنده بود زن صبر خواهد کرد و اگر خبری از زنده بودنش نرسد و چهار سال بگذرد ولی شخص مفقود احضار می شود و به او گفته می شود از مال مفقود برای زن انفاق کند تا زمانی که حیات یا موت مفقود مشخص شود و اگر مفقود مالی نداشت به خود ولی گفته می شود که نفقه دهد که در صورت نفقه دادن ولی، زن حق ازدواج ندارد ولی اگر ولی مفقود نفقه ندهد والی او را مجبور می کند زن را طلاق دهد و زن بعد از طلاق عده نگه می دارد که در این صورت طلاق ولی به عنوان طلاق زوج محسوب می شود و اگر زوج قبل از اتمام عده برگردد، می تواند به زن خود رجوع

^{۵۷} عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶). وسائل الشیعه، قم: انتشارات مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، الطبعة الثالثة، جلد ۲۲، ص ۱۵۸

^{۵۸} مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۸). مرآة العقول، بیروت: انتشارات دار الکتب الاسلامی، جلد ۲۱، ص ۲۶۶

^{۵۹} رضایی، اسدالله؛ رجیبی، حسین و اسلامی، رضا (۱۳۹۵)، بررسی تطبیقی طلاق بدعی در فقه امامیه و حنفیه، مبانی و راهکارها، پژوهشنامه مذاهب اسلامی، شماره ۶



کند و اگر عدّه منقضی شده باشد، زن می‌تواند با شخص دیگری ازدواج کند و زوج حق رجوع به زن را نخواهد داشت.^{۶۰}

این حدیث را کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن‌ابی‌عمیر نیز نقل کرده است^{۶۱} همان‌طور که شیخ طوسی به اسنادش از حسین بن سعید از ابن‌ابی‌عمیر از ابن‌اذینه آورده است.^{۶۲} برخی از این روایت تعبیر به حسنه کرده‌اند^{۶۳} و امکان دارد از روایات صحیحه نیز شمرده شود. به هر حال، از لحاظ سند تام است و در ابراهیم بن هاشم اختلاف شده است.^{۶۴} از لحاظ دلالتی، دلالت روایت بر مقصود واضح است.

سماعه می‌گوید از امام درباره شخص مفقود پرسیدم. فرمودند: اگر زن بداند او کجا است باید تا زمان خبر مرگ یا طلاق دادن او منتظر بماند، ولی اگر نداند زوج کجا است و هیچ نامه و خبری از او دریافت نکنند، باید به امام مراجعه کند و امام او را امر می‌کند که چهار سال منتظر باشد، سپس به جست‌وجوی زوج می‌پردازد، اگر خبری دریافت نکرد و چهار سال گذشت زن را امر می‌کند تا به مدت چهار ماه و ده روز عدّه نگه دارد و بعد از این مدت می‌تواند با اشخاص دیگری ازدواج کند و اگر زوج مفقود بعد از انقضای عدّه برگردد حق رجوع به زن را ندارد مگر اینکه قبل از اتمام عدّه برگردد که در این صورت می‌تواند به زنش رجوع کند.^{۶۵}

علامه مجلسی این روایت را از موثقات دانسته است^{۶۶} در روایت دیگری آمده است اگر برای زوج ولی نباشد، والی آن زن را طلاق می‌دهد و دو شخص عاقل را شاهد می‌گیرد. پس طلاق والی به منزله طلاق زوج است و زن باید چهار ماه و ده روز عدّه نگه دارد. سپس اگر زن بخواهد می‌تواند با شخص دیگری ازدواج کند.^{۶۷} روایت مرسله است و سندش ذکر نشده است. پس نمی‌تواند دلیل واقع شود. البته می‌توان به عنوان مؤید از آن استفاده کرد.

^{۶۰} قمی صدوق، محمد بن علی بن بابویه - مترجم: غفاری، علی اکبر و محم، من لا یحضره الفقیه - ترجمه، ۶ جلد، نشر صدوق، تهران - ایران، چاپ اول، جلد ۳، ص ۳۵۴؛ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶). همان، ص ۱۵۷

^{۶۱} کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۱). الفروع من الکافی، بیروت: انتشارات دار التعارف، الطبعة الثالثة، جلد ۶، ص ۱۴۷

^{۶۲} طوسی، تهیّب الاحکام، جلد ۷، ص ۴۷۹

^{۶۳} مجلسی، همان، ص ۲۴۷

^{۶۴} طوسی، ابوجعفر محمد (۱۳۸۰). رجال طوسی، قم: انتشارات رضی، ص ۳۶۹؛ نجاشی، بی‌تا: ۱۲؛ نجاشی، احمد بن علی (بی‌تا). رجال نجاشی، قم: انتشارات مکتبه داورى، حائری مازندرانی، محمد (۱۴۱۶). منتهی المقال فی احوال الرجال، بیروت: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء

التراث، الطبعة الاولى، ص ۲۱۳

^{۶۵} طوسی، تهذیب الاحکام، ص ۴۷۹

^{۶۶} مجلسی، همان، ص ۲۴۸

^{۶۷} محمد بن حسن (۱۴۱۶). همان، صص ۱۵۷-۳۱۳



آنچه گفته شد ادله امامیه است، همچنین دلیل دیگری دارند که همان ادله نفی حرج و ضرر است. اما اهل سنت قائل به چهار سال صبر هستند و به ادله‌ای که می‌آید استدلال کرده‌اند. روایتی که از عمر بن خطاب آمده به طرق متعدد روایت شده و بعضی گفته‌اند این روایت با هشت طریق ذکر شده است.^{۶۸}

عبدالرزاق با سند خود درباره کسی که ناپدید شده می‌گوید: داخل شعب شدم، پس اجنه مرا گرفتند و چهار سال آنجا ماندم. پس زن من پیش عمر بن خطاب رفت و عمر به او امر کرد که چهار سال از زمانی که پیش عمر رفته، صبر کند. سپس ولی مرا فرا خواند تا زن را طلاق دهد. بعد از زن خواست که چهار ماه و ده روز عده نگه دارد و وقتی من برگشتم، زن ازدواج کرده بود. پس عمر مرا بین زنم و مهریه‌ای که داده بودم مخیر کرد.^{۶۹}

البته این طریق‌ها خالی از مناقشه نیستند و خود اهل سنت بر این روایت اشکال کرده‌اند. زیرا در یکی از طرق این روایت یحیی بن جعد بن هبیره بن ابی وهب المخزومی القرشی است که هر چند توثیق شده ولی معاصر عمر بن خطاب نیست و زمان او را درک نکرده است. بنابراین، در خبر، انقطاع صورت گرفته است.^{۷۰} در برخی طرق، حجّاج بن ارطاه است که ابن حزم وثاقت او را تأیید نمی‌کند؛ و همچنین ایشان صحت روایتی را که از طریق عبدالملک بن ابی سلمان العزرمی ذکر شده تأیید نمی‌کند و فقط مرسله عبید بن عمیر را معتبر دانسته است.^{۷۱} وضعیت روایتی که از مالک بن یحیی بن سعید انصاری ذکر شده، بهتر از وضعیت روایت سعید بن مسیب، که مرسله است، نیست و طریق منهال بن عمر نیز خالی از اشکال نیست.^{۷۲}

بند چهارم - طلاق بدعت

طلاق به یک اعتبار به طلاق «بدعت» یا بدعی و طلاق «سنت» یا سنتی، تقسیم می‌شود. طلاق بدعی، در فقه امامیه، طلاق است که برابر با دستورهای شرع واقع نشود و از نگاه شرع بدعت و حرام به حساب آید. امامیه بر اساس مبانی فقهی خویش، چون تبعیت نص، سنت و اجماع، مصادیق چهارگانه طلاق حائض، نفساً، طلاق در طهر واقعه و طلاق جمع را طلاق بدعی و منهی، محرّم و خلاف شرع، می‌دانند و بر بطلان آن حکم می‌دهند؛ ولی فقهای حنفی، تحت همان عناوین و تبعیت سیره صحابه و قیاس، بر جواز و صحت آن پافشاری می‌کنند. اما مبانی صحت طلاق بدعی، از لحاظ پرسش‌های جدی، نه تنها توان مقابله با مبانی بطلان را ندارد، بلکه شواهدی برخلاف آن به چشم می‌خورد. از این رو راهکار اساسی

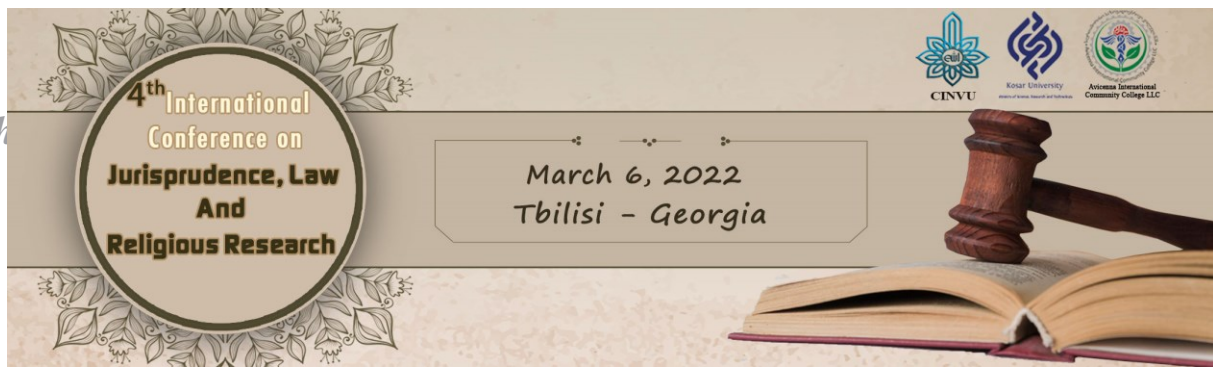
^{۶۸} حنبلی، برهان الدین، پیشین، جلد ۸، ص ۱۲۸

^{۶۹} کهلانی، پیشین، جلد ۳، ص ۲۵۸

^{۷۰} محیی الدین، پیشین

^{۷۱} اندلسی، علی بن احمد (۱۴۰۸). المحلی بالآثار، بیروت: انتشارات دار الکتب العلمیه، جلد ۹، ص ۳۱۸

^{۷۲} پیشین



حل اختلاف، بَسَنده کردن به «طلاق سنت» خواهد بود که این دو رویکرد فقهی بر آن توافق دارند و برابر با اصول و قواعد پذیرفته شده هر دو است.

طلاق بدعت از انواع طلاق شناخته شده در اهل سنت است که طلاق مخالف شریعت است و بر دو نوع می باشد:

الف - طلاق که در وقتی که داده است، بدعت است:

مثل طلاق در حیض یا نفاس یا طهری که با زنش همبستری کرده و حاملگی اش مشخص نشده است. این طلاق حرام است اما واقع می شود و هر کس چنین طلاقی بدهد گناهکار می شود و از حدود الهی تجاوز کرده است و واجب است که از این طلاق، اگر طلاق در مرحله سوم نباشد، رجوع کند و بعد از رجوع او را نگهدارد تا پاک شود و سپس حیض شود باز پاک شود، آنگاه اگر خواست او را طلاق دهد. اگر کسی همسرش را در طهری که با او همبستری کرده، طلاق دهد باید او را نگهدارد تا حیض و سپس پاک شود اگر بعد از این خواست او را طلاق دهد.

۱- ابن عمر می گوید: زنی را در حالت حیض، طلاق دادم، عمر (پدرم) از رسول الله در این باره سوال کرد. فرمود: «دستور بده به زنش رجوع کند، سپس در حالت پاکی یا حاملگی او را طلاق دهد».^{۷۳}

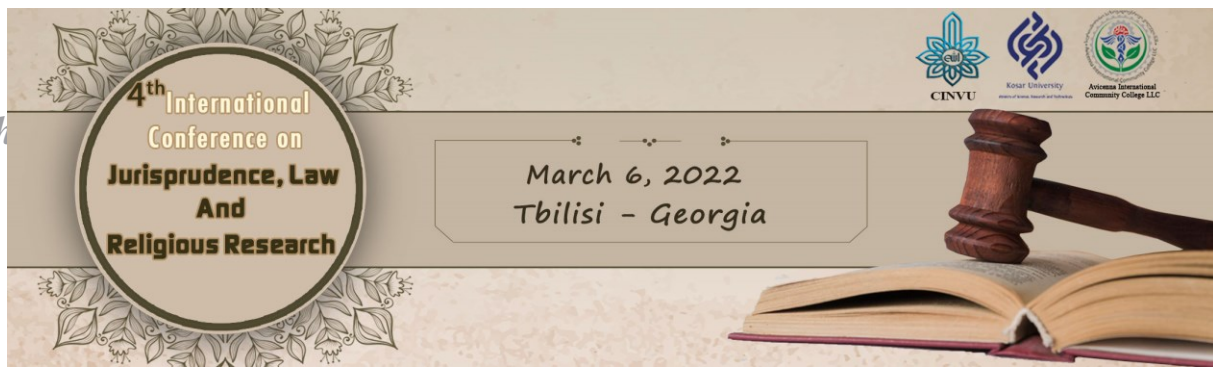
۲- ابن عمر در زمان پیامبر زنش را که در حالت حیض بود طلاق داد، عمر بن خطاب در این باره از پیامبر پرسید، پیامبر گفت: به پسر (عبدالله) دستور رجوع کند و او را در نکاح خود نگهدارد تا پاک شود، بعد از پاکی باز حیض شود، وقتی که از حیض دومی پاک گردید، اگر خواست او را نگهداری کند، اگر خواست طلاقش دهد.^{۷۴}

ب - طلاق بدعت در عدد:

به این صورت که در یک جمله زنش را سه طلاقه کند یا در یک مجلس او را بار سه بار طلاق دهد به این صورت که بگوید: طلاق طلاق طلاق. این طلاق حرام است و واقع می شود و هر کس چنین طلاق دهد گناهکار می شود البته طلاق در یک جمله یا چند بار در طهر فقط یک طلاق واقع می شود و چنین فردی گناه کار می شود. اگر زنی به خاطر کمی سن یا پیری حیض نمی شود یا هنوز با او همبستری نکرده است، هر وقت خواست او را طلاق بدهد؛ زیرا در این زنان طلاق سنت و بدعتی نیست.

^{۷۳} توضیح: باید توجه داشت که زن مطلقه ثلاثه اگر در یک ماه یا یک مجلس سه طلاقه شده باشد، شوهرش گناه کار می شود اما حق رجوع برایش ثابت است، اما اگر در سه مرحله و طبق سنت طلاق داده شده باشد با کلکی که به اسم نکاح حلاله معروف است، زن مطلقه ثلاثه بر شوهرش حلال نمی شود و این نکاح ملعون و زنا است و عمر س می گوید: «وَاللَّهِ لَا أَوْتَى بِمُحَلِّلٍ وَمُحَلِّلٍ لَهُ إِلَّا رَجَمْتُهُمَا»: (به خدا سوگند! هیچ حلال کننده و کسی که برایش حلاله می شود را نزد نخواهند آورد مگر این که آن‌ها را سنگسار می کنم). بیهقی سنن کبری: (۲۰۸/۷)، سعید بن منصور در السنن: (۷۵/۲/۳- ط. الأولى) و عبد الرزاق: (۲۶۵/۶) و مصنف ابن ابی شیبه: (۲۹۴/۴) و حرب الکرمانی و أبو بکر الأثرم والجوزجانی و ابن حزم در المحلی: (۲۴۹/۱۱- ط. المنیریة) از طرق مختلف از اعمش از مسیب بن رافع از قبیصه بن جابر روایت است که: عمر س گفت: «لَا أَوْتَى بِمُحَلِّلٍ وَلَا مُحَلِّلٍ لَهُ إِلَّا رَجَمْتُهُمَا». [مترجم]

^{۷۴} متفق علیه: بخاری (ش: ۵۲۵۱) و مسلم (ش: ۱۴۷۱) (۵) و این متن مسلم است.



مصادیق چهارگانه چنین طلاق را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد؛
نوع اول طلاق مدخوله حائض، طلاق نفساً و طلاق در طهر واقعه است.
نوع دوم آن را طلاق سه‌گانه در مجلس واحد و لفظ واحد می‌دانند و هر دو نوع آن را فقهای امامیه بی‌اعتبار و ناصحیح
قلمداد می‌کنند.^{۷۵}

مصادیق چهارگانه یا همان نوع اول و دوم طلاق بدعی نزد فقیهان حنفی، هرچند مخالف شرع و سنت به حساب می‌آید،
جایز و صحیح است.^{۷۶} چنین طلاق در فقه حنفیه، یا به وقت برمی‌گردد یا به عدد؛ طلاق واحد رجعی زن مدخوله در حال
حیض و طلاق واحد رجعی در طهر واقعه، دو نوع طلاق بدعی است که به زمان برمی‌گردد.
طلاق سه‌گانه یا دوگانه در طهر واحدی که در آن واقعه صورت نگرفته، اعم از اینکه سه طلاق با یک صیغه یا با سه
صیغه جداگانه در یک مجلس واقع شود، طلاق بدعی است که به عدد برمی‌گردد.^{۷۷} مصادیق یادشده با اینکه به بدعت،
جور و معصیت توصیف می‌شوند^{۷۸} نزد احناف معتبر است.^{۷۹}
بنابراین، در اصل بدعی بودن انواع یادشده هر دو گرایش هماهنگ هستند؛ ولی امامیه آنها را ناصحیح و حنفی‌ها صحیح
می‌دانند.

الف - مبانی صحت و سقم طلاق بدعی نوع اول

با توجه به رویارویی دو رویکرد فقهی، و اینکه مبانی امامیه بر صحیح نبودن طلاق بدعی و مبانی حنفی‌ها بر صحت آن
چیست و کدام رویکرد مبانی محکم‌تری دارد، ابتدا مبانی طلاق‌های حائض، نفساً و طهر واقعه، که در این سطور از آن
به بدعی نوع اول یاد می‌شود و آنگاه طلاق جمع، که از آن به بدعی نوع دوم یاد می‌شود، بررسی می‌کنیم.
۱ - دیدگاه امامیه

دیدگاه فقیهان امامیه درباره طلاق بدعی نوع اول را می‌توان از دو جهت بررسی کرد. فقهای امامیه، طلاق زن مدخوله
حاضر الزوج و حائض یا نفساً یا در طهر واقعه را بر اساس مبانی زیر بی‌اعتبار می‌دانند:

^{۷۵} العاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین علی (۱۴۱۶). مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، تحقیق و نشر: مؤسسه المعارف، قم: چاپ او،
جلد ۹، ص ۱۱۹؛ نجفی، پیشین، جلد سوم، ص ۲۰۲ بحرانی، یوسف (۱۴۰۹). الحدائق الناضره فی أحكام العترة الطاهره، قم: مؤسسه
النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، الطبعة الاولى، جلد ۲۵، ص ۲۶۵

^{۷۶} رضوان، پیشین، ص ۱۰۴

^{۷۷} الکاشانی الحنفی، علاء الدین ابی بکر بن مسعود (۱۳۹۴). بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، بیروت: دار الکتب العربی، الطبعة الثانیه،
جلد ۳، صص ۹۳-۹۴

^{۷۸} عبدالله، عمر (بی‌تا). أحكام الشریعه الاسلامیه فی الأحوال الشخصیه، قاهره: دار المعارف، ص ۴۱۷

^{۷۹} همان: ص ۶۷



- تبعیت نص: آیه «یا ایها النبی إذا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ...»^{۸۰} تجویز طلاق را در حالتی می‌داند که زوجه طاهر، در حال احصای عدّه و در غیر طهر واقعه باشد و حائض، نفساً و مواقعه در طهر، ویژگی‌های گفته شده در آیات را ندارند.^{۸۱}

- تبعیت سنت: سنت مستفیضه‌ای قریب به تواتر معنوی،^{۸۲} یکی دیگر از مبانی امامیه است که طلاق حائض، نفساً و طلاق در طهر واقعه را، «خلاف سنت»، «باطل»^{۸۳} و «کیس طلاقها بطلاق»^{۸۴} می‌داند.^{۸۵}
بنابراین طلاق زن‌های غیرمدخوله، غائب‌الزوج، حامله، غیر حائض (نرسیده به سن قاعدگی) و یائسه، هر چند برخی از آنها در حال قاعدگی و نفاس باشند، طبق روایت صحیح،^{۸۶} منعی برای طلاق نخواهند داشت و به نحوی فقهای امامیه بر آن اتفاق نظر دارند.^{۸۷}

- اجماع: از این مبنا به عناوین «اتفق العلماء من الأصحاب و غیرهم علی تحریم طلاق الحائض و فی معناها النِّفساء»^{۸۸} «الاجماع بقسمیه علی البطلان»^{۸۹} «بالاجماع»^{۹۰} «لاخلاف فی عدم وقوعه طلاقاً»^{۹۱} و «یاجماع العلماء»^{۹۲} تعبیر می‌شود.
امامیه از دو جهت مطابق اصول و قواعد رایج در اجتهاد، عمل کرده‌اند و مطابق اصول موضوعه دیدگاهشان را عرضه می‌کنند:

^{۸۰} طلاق: ۱؛ بقره: ۲۸۸

^{۸۱} نجفی، پیشین، ص ۵۶؛ طوسی، محمد بن الحسن (بی‌تا). التبیان فی تفسیر القرآن، مقدمه: آقابزرگ تهرانی، تحقیق: احمد قصیر العاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی. ۳۰/۱۰

^{۸۲} فاضل هندی، بهاء الدین محمد بن الحسن (۱۴۲۲). کشف النام عن قواعد الاحکام، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، الطبعة الاولى. ۲۰۵/۸.

^{۸۳} کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹). الکافی، قم: دار الحدیث، الطبعة الاولى. ص ۴۷۴

^{۸۴} کلینی، همان: ۴۸۱، ح ۱۰۶۶۸

^{۸۵} العاملی (شهید ثانی)، پیشین، جلد ۹، ص ۳۵؛ نجفی، پیشین، جلد ۳۳، ص ۵۸

^{۸۶} کلینی، همان، جلد ۱۱، ص ۲۰۶؛ بحرانی، پیشین، صص ۱۸۳-۱۸۴

^{۸۷} ابن بابویه القمی (صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۵). المقنع، تحقیق: لجنه التحقیق التابعه لمؤسسه الامام الهادی(ع)، قم: مؤسسه الامام الهادی(ع) ص ۳۴۵

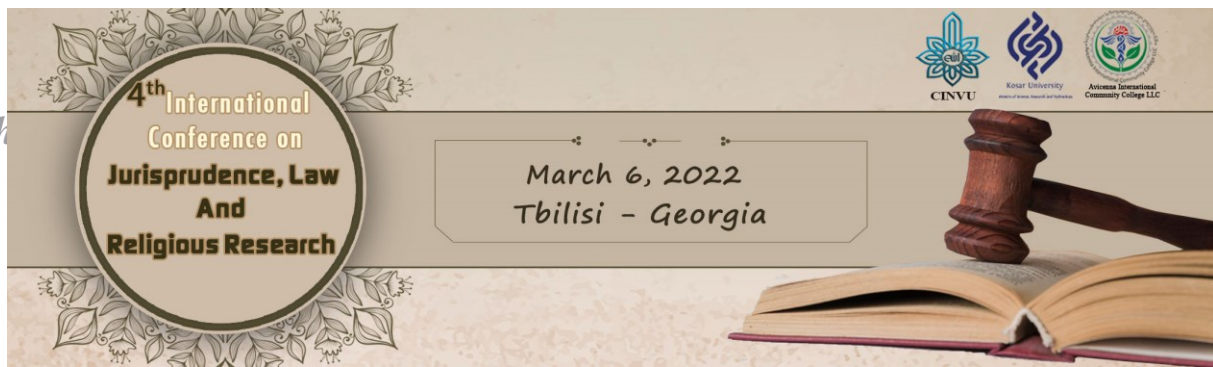
^{۸۸} شهید ثانی، پیشین

^{۸۹} نجفی، پیشین، صص ۵۴-۵۵

^{۹۰} فاضل هندی، پیشین، ص ۲۵

^{۹۱} بحرانی، پیشین، ص ۱۸۳

^{۹۲} طباطبایی، سید علی بن محمد علی (۱۴۲۱). ریاض المسائل: تحقیق الاحکام بالدلایل، قم: مؤسسه آل‌البتیت لاحیاء التراث، الطبعة الاولى. ص ۲۰۵



۱- مطاع بودن سنت: این اصل، اصل موضوعی است که هر دو گرایش فقهی به آن معتقد و پای‌بندند، هرچند درباره نوع سنت، اختلاف نظر وجود دارد. امامیه، اقوال، افعال و تقریر امامان معصوم (ع)، را بسان اقوال، افعال و تقریر پیامبر (ص) می‌دانند و معتقدند هر آنچه ائمه (ع) به عنوان معارف دینی مطرح می‌کنند، همه مستند به رسول خدا (ص) است و هیچ چیزی از خود بر زبان جاری نمی‌کنند.^{۹۳} بر این اساس طلاق به غیر سنت، طلاق حائض^{۹۴} و نفساً^{۹۵} که مصادیق طلاق بدعی نوع اول به حساب می‌آید، طبق نص روایات صریح، باطل و بی‌اعتبار می‌دانند.

۲- متعلق نهی شرعی: بی‌تردید طلاق‌های یادشده، متعلق نهی شرعی است و هرچه منهی عنه شرعی باشد، نمی‌تواند رضایت شارع مقدس را جلب کند و اراده او بدان تعلق بگیرد؛ چه اینکه عقل و خرد آدمی نمی‌تواند مؤید آن باشد که در حالت‌هایی که استراحت زن به حساب می‌آید، و زن دچار عوارض جسمی و روحی می‌شود^{۹۶} زمان پسندیده‌ای برای طلاق باشد.

۲- دیدگاه عالمان حنفی

طلاق رجعی در حال حیض و نفاس و طلاق در طهر واقعه، علی‌رغم اینکه به «طلاق بدعی» و «معصیتی» توصیف می‌شود^{۹۷} نزد عالمان حنفی^{۹۸} اعتبار دارد و محکوم به صحت است.

تبعیت ظاهر سنت، مهم‌ترین مبنای صحت طلاق‌های بدعی نوع اول است؛ یعنی زن مدخوله غیرحائض و غیر نفساً در طهر غیرواقعه، چنانچه طلاق بر او جاری شود، سپس زوج در حال عدّه به او رجوع کامل کند، یکی از مصادیق طلاق مشروع یا سنت به حساب می‌آید و مشمول آیات طلاق^{۹۹} است.^{۱۰۰} وقوع طلاق دوم با همان شرایط مرتبه اول، همچنان حکم طلاق سنت را دارد؛ ولی طلاق مرتبه سوم، هرچند با همان شرایط پیش‌گفته اتفاق بیفتد، حق رجوع از زوج گرفته می‌شود و نیاز به محلل پیدا می‌کند.

ایجاد طلاق بر زن حائض، نفساً و در طهر واقعه، با اینکه اوصاف طلاق سنت را ندارد و از دایره شمول آیات خارج است و در زمره طلاق‌های بدعی قرار می‌گیرد، به دلیل داستان عبدالله بن عمر اعتبار پیدا می‌کند؛ یعنی وقتی عبدالله، همسر

^{۹۳} کلینی، همان، جلد ۱، ص ۱۳۱

^{۹۴} همان: جلد ۱۱، ص ۴۷۴

^{۹۵} همان: ص ۴۷۷

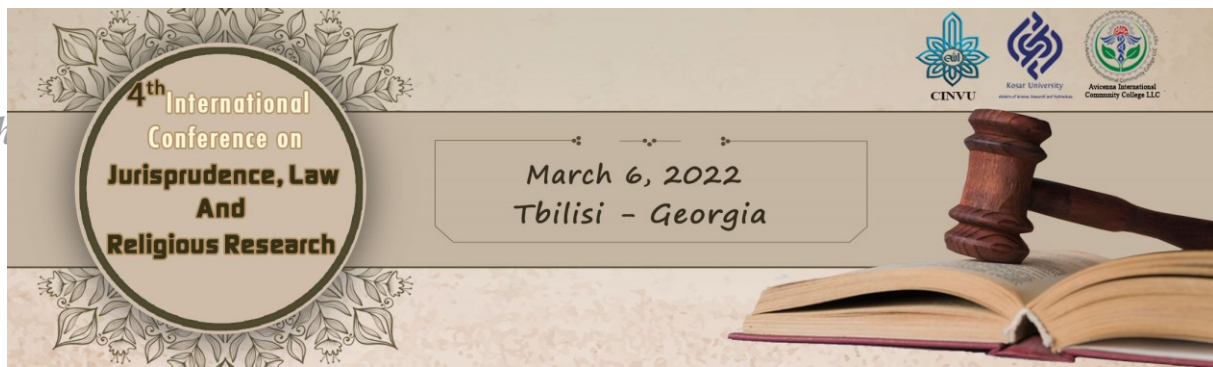
^{۹۶} رضوان، پیشین، ص ۱۰۵

^{۹۷} الکاشانی الحنفی، پیشین، ص ۹۶

^{۹۸} همان؛ ابن نجیم، زین الدین بن ابراهیم (۱۴۰۰). الأئباه والنظائر علی مذهب ابی حنیفه النعمان، حواشی و اخراج احادیث: زکریا عمیرات، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعة الاولى، جلد ۳، ص ۲۶۲

^{۹۹} بقره: ۲۲۹؛ طلاق: ۱

^{۱۰۰} ابن نجیم، زین الدین بن ابراهیم، پیشین، جلد ۲، صص ۱۷۷-۱۷۸



حائضش را طلاق داد، پیامبر خدا (ص) به رجوع از طلاق فرمان داد؛^{۱۱} و رجوع، متوقف بر وقوع طلاق است^{۱۲} و صحت آن را تأیید می‌کند.^{۱۳}

دستور «فَلْيَرْجِعْهَا» ضمن اینکه رجوع را بایسته می‌کند این امکان را فراهم می‌آورد که بعد از مراجعه، طلاق، مطابق شرایط شرعی انجام پذیرد و از حالت بدعی بودن خارج شود؛ هر چند رجوع، اجباری نخواهد بود.^{۱۴}

این مبنا از چند جهت نمی‌تواند صحت طلاق بدعی نوع اول را اثبات کند؛ زیرا اولاً، شواهد مربوط به حدیث مد نظر، چنین طلاق را لغو می‌شمارد؛ چنان که از کلمات برخی عالمان حنفی: «وَلَأَنَّ أَثَرَ الطَّلَاقِ قَدْ انْعَدَمَ بِالْمُرَاجَعَةِ فَصَارَ كَأَنَّهُ لَمْ يَطْلُقْهَا وَلِهَذَا لَوْ طَلَّقَهَا فِي طَهْرٍ، ثُمَّ رَاجَعَهَا فِيهِ لَهِيَ أَنْ يَطْلُقَهَا فِيهِ أُخْرَى عِنْدَهُ لَارْتِفَاعِ الْأَوَّلِ بِالْمُرَاجَعَةِ»^{۱۵} همین معنا استفاده می‌شود و حتی بر اساس برخی گزارش‌ها، خود عبدالله می‌گوید: «فَرَدَّهَا عَلَيَّ وَ لَمْ يَرْهَا شَيْئاً».^{۱۶}

یا حداکثر به همان مقداری که احتمال داده می‌شود که امر به رجوع، حاکی از صحت طلاق باشد، به همان میزان احتمال می‌رود مقصود از رجوع، رجوع به مقتضای عقد و بقای زوجیت باشد که در این صورت، رجوع به معنای لغوی و صرف نظر کردن از طلاق است، نه رجوع اصطلاحی.^{۱۷}

ثانیاً، حدیث مد نظر با اینکه داستان واحدی بیش نیست، به صورت‌های مختلفی گزارش شده است؛ بر اساس نقل بخاری، نافع می‌گوید وقتی عبدالله بن عمر، همسر حائضش را طلاق داد، عمر از پیامبر خدا (ص) حکم قضیه را پرسید و حضرت فرمان رجوع داد: «فَأَمْرَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ يَرْجِعَهَا».^{۱۸} در چندین گزارش، خود عبدالله از پیامبر (ص) می‌پرسد که همسرش را در حال قاعدگی، یک طلاق داده است، حضرت ضمن اینکه دستور به رجوع می‌دهد: «فَأَمْرَهُ

^{۱۱} بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۴). صحیح البخاری، ضبط، ترقیم و شرح الفاظ: مصطفی دیب البغا، بیروت، دمشق: دار ابن کثیر و الیمامه للطباعة، الطبعة الخامسة، جلد ۵، ص ۲۰۱۱

^{۱۲} الحنفی الموصلی، عبد الله بن محمود (۱۴۲۶). الاختیار لتعلیل المختار، تحقیق: عبداللطیف محمد عبدالرحمن، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعة الثالثة، جلد ۳، ص ۱۳۸

^{۱۳} کاشانی حنفی، پیشین، ص ۹۴.

^{۱۴} همان.

^{۱۵} زیلعی، فخر الدین عثمان بن علی الزیلعی (۱۳۱۳). تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق، قاهره: دار الکتب الاسلامی، جلد ۲، ص ۱۹۳

^{۱۶} بیهقی، احمد بن الحسین (۱۴۱۴). السنن الكبرى، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعة الاولى، جلد ۷، ص ۵۳۵

^{۱۷} سیوری، مقداد بن عبدالله (۱۴۲۲). کنز العرفان فی فقه القرآن، مقدمه و تحقیق: عبدالرحیم العقیقی البخاشی، قم: نوید اسلام، چاپ اول، ص ۵۸۰

^{۱۸} بخاری، پیشین، ص ۲۴۱



رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ يَرَأِجِعَهَا»، نحوهٔ عدّه شرعی را نیز برای وی توضیح می‌دهد.^{۱۰۹} وقتی عمر مسئلهٔ پرسش را از پیامبر خدا (ص) می‌پرسد، حضرت از آن اتفاق در خشم می‌شود: «فَتَغَيِّظُ رَسُولُ اللَّهِ (ص)، ثُمَّ قَالَ: «مَرَّةٌ فَلْيَرَأِجِعَهَا...».^{۱۱۰} عبدالله بن عمر، همسرش را در حال عادت، سه طلاق می‌دهد که رسول خدا (ص)، بدو دستور رجوع از طلاق می‌دهد.^{۱۱۱}

ثالثاً، از مجموع گزارش‌ها و نحوهٔ مطرح کردن پرسش، با توجه به فضای موجود آن روز، که هنوز مسلمانان با آداب جاهلی قطع ارتباط نکرده بودند و گرفتن عدّه برای زنان مطلقه ناشناخته بود و زنان حائض، به شدت منفور می‌شدند،^{۱۱۲} این نکته را کاملاً معقول می‌کند که پیامبر (ص) از این داستان دو هدف مهم در نظر داشته‌اند:

۱- فرهنگ‌سازی عدّه: با توجه به اینکه اسلام با ایجاد عدّه، به عملی ابتکاری دست زده است^{۱۱۳} پیامبر (ص) می‌خواهد گرفتن عدّه را برای زنان مطلقه به فرهنگ تبدیل کند؛ چنان‌که در اکثر گزارش‌های داستان، پیامبر توضیح می‌دهد که «همسرت را نگه دار تا پاکیزه گردد، آنگاه عادت ببیند و از آن پاکیزه شود، سپس اگر خواستی پیش از مجامعت، طلاق بده؛ و این همان عده‌ای است که خداوند دربارهٔ زنان دستور داده است».^{۱۱۴}

۲- اصلاح رفتارها: پیامبر (ص) می‌خواست رفتارهایی را که به نحوی ریشهٔ جاهلی داشته است اصلاح کند. طلاق و رجوع متوالی و منفور شدن زنان هنگام قاعدگی و طلاق در آن حالت، اموری بوده که با فرهنگ اسلامی سازگاری نداشته است. از این رو خشم حضرت از طلاق حائض نشان می‌دهد که مقصود حضرت از رجوع، چنان‌که در برخی نقل‌ها منعکس شده: «فَرَدَّهَا عَلَيَّ و لَمْ يَرَهَا شَيْئاً»،^{۱۱۵} بی‌اثر کردن طلاق در این حالت است؛ زیرا اولاً تردیدی نیست که کلمهٔ «رجوع» در آن زمان، معنای اصطلاحی امروزی را نداشته است، بلکه به معنای عرفی آن، یعنی دوام زوجیت سابق بوده است. ثانیاً استدلال رسول خدا (ص) به آیهٔ شریفهٔ «إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ»^{۱۱۶} که خطاب به شخص حضرت است، کاملاً رفتار ابن‌عمر را، بدان جهت که احصای عدّه در طلاق حائض، نفساً و طهر واقع نامفهوم است، بی‌اثر می‌کند.

^{۱۰۹} نیشابوری، مسلم بن الحجاج (۱۳۹۸). صحیح مسلم، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، بیروت: دار الفکر، الطبعة الثانية، جلد ۲، صص

۱۰۹۳-۱۰۹۵

^{۱۱۰} همان

^{۱۱۱} بخاری، پیشین

^{۱۱۲} علی، جواد (۱۹۷۰). المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت: دار العلم للملایین، بغداد: مکتبه النهضة، الطبعة الاولى، جلد ۵،

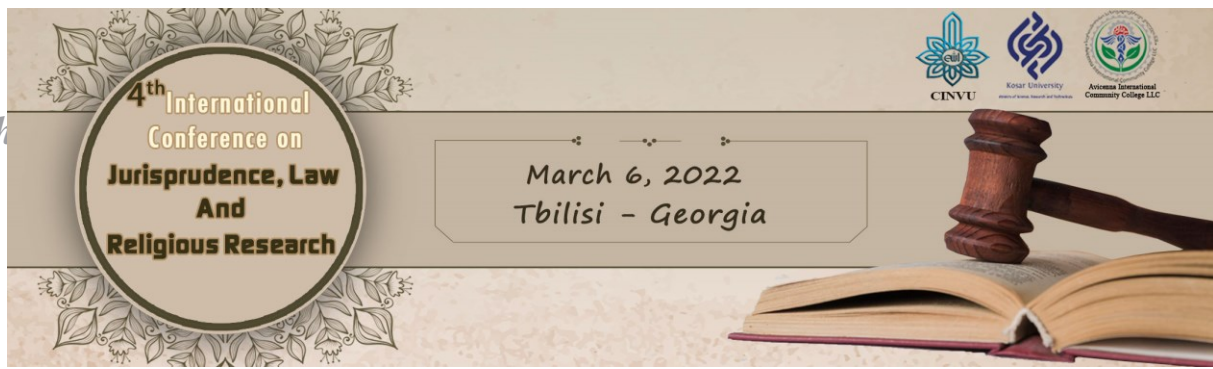
صص ۵۵۵-۵۵۶

^{۱۱۳} همان

^{۱۱۴} بخاری، پیشین؛ نیشابوری، ۱۳۹۸هـ، ص ۱۰۹۴

^{۱۱۵} بیهقی، پیشین، ص ۵۳۵

^{۱۱۶} طلاق: ۱



ب - مبانی فقهی بطلان و صحت طلاق بدعی نوع دوم

۱ - دیدگاه امامیه

بی تردید از نظر فقهای امامیه سه طلاق در یک مجلس به دو صورت مُرسل «أنتِ طالقٌ ثلاثاً» یا مرتّب «أنتِ طالقٌ، أنتِ طالقٌ، أنتِ طالقٌ» لغو است؛ یعنی سه طلاق یکجا واقع نمی‌شود^{۱۱۷} البته با این تفاوت که نسبت به فرض دوم (مرتّب) اتفاق دارند بر وقوع طلاق مرتبه اول و اینکه طلاق‌های دوم و سوم لغو است؛ زیرا طلاق مطلقه، ناصحیح است؛ ولی درباره صورت اول، گروهی از اساس باطل می‌دانند و مشهور متأخران آن را بر اساس مبانی فقهی زیر، یک طلاق به حساب می‌آورند.^{۱۱۸}

- تبعیت از ظهور نص: آیات شریفه: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» (بقره: ۲۲۹) و «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ»،^{۱۱۹} این معنا را می‌فهمانند که سه طلاق، یکی پس از دیگری در دفعات متعدد^{۱۲۰} با فاصله عدّه ایجاد شود و جمع دو یا سه طلاق در یک جمله یا سه جمله متوالی نه طلاق مَرَّتَانِ است و نه احصای عدّه در آن تحقق پیدا می‌کند. لذا اگر کسی در رکوع نماز، پس از «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ»، کلمه «ثلاثاً» را اضافه کند، یا در رمی جمرات هفت ریگ را یکجا رها کند، نه تسبیحات سه گانه در رکوع صدق می‌کند و نه رمی هفت گانه در جمره.^{۱۲۱}

به عبارت دیگر، بر اساس آیه نخست، با گفتن: «أنتِ طالقٌ»، طلاق واحد صورت گرفته است. آوردن کلمه «ثلاثاً» از نظر ادبی چند احتمال می‌دهد: یا اخبار از گذشته است که در این صورت کذب خواهد شد؛ چون در گذشته یک طلاق بیشتر با أنتِ طالقٌ ایجاد نشده است یا اخبار از آینده است که در این فرض با این جمله اصلاً طلاق واقع نشده؛ چون زمانش فرا

^{۱۱۷} الموسوی (شریف المرتضی)، علی بن الحسین (۱۴۱۵). الانتصار، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ق، ص ۳۰۸؛ طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۰۰). النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی، بیروت: دار الكتاب العربی، الطبعة الثانی، ص ۵۱۲؛ ابن ادریس حلی، محمد بن احمد (۱۴۱۰). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، الطبعة الثانیه، جلد ۲، ص ۶۷۸؛ طباطبایی حکیم، سید محسن (۱۴۱۰). منهاج الصالحین، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، الطبعة الاولى، جلد ۲، ص

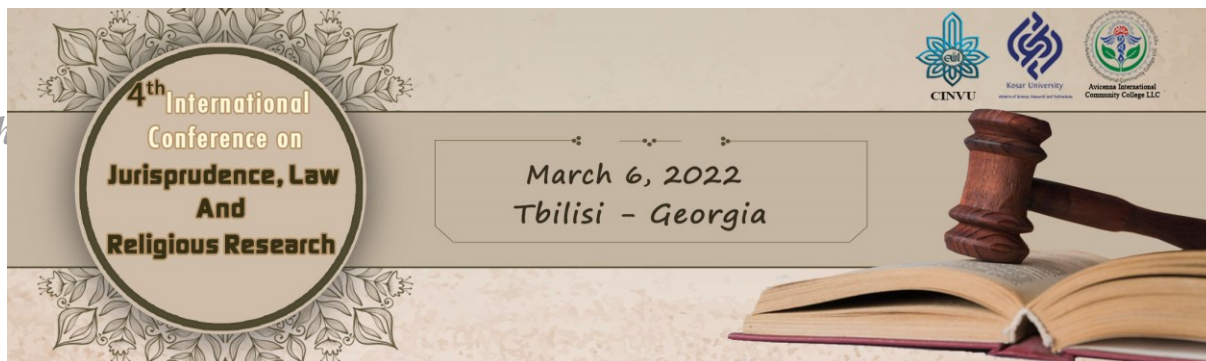
۳۱۳

^{۱۱۸} ابن ادریس حلی، همان؛ نجفی، پیشین، صص ۱۴۵-۱۴۷؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۴۲۷/۲۲؛ سید صادق (۱۴۱۲). فقه الصادق (ع)، قم: دار الكتاب، مدرسه امام صادق (ع)، چاپ اول.

^{۱۱۹} طلاق: ۱

^{۱۲۰} ابوزهره، محمد (بی تا). الأحوال الشخصیه، قاهره: دار الفكر العربی، ص ۳۰۴

^{۱۲۱} الموسوی (شریف المرتضی)، همان، ص ۳۰۹؛ ابن ادریس حلی، همان، ص ۶۸۶



نرسیده است. به ناچار باید اخبار از حال باشد که در این صورت بدون شک سه طلاق واقع نشده و جمله کذبى بیش نخواهد شد.^{۱۲۲}

- تبعیت از ظاهر سنت: روایات فراوانی طلاق جمع در مجلس واحد را باطل می‌دانند. قدر جامع آنها، این نکته را مسلم می‌کند که سه طلاق با یک صیغه لغو است و یک طلاق بیشتر واقع نمی‌شود.^{۱۲۳}

- اجماع: بطلان طلاق جمع به تبعیت از اجماع، به دو صورت اختصاصی فقهای امامیه و اهل‌البیت^{۱۲۴} و ضرورت مذهب^{۱۲۵} و اجماع امت، ناشی از قاعده: «كُلُّ مَا خَالَفَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ فَهُوَ بَاطِلٌ»، مطرح می‌شود؛ زیرا طلاق، با وصف سه‌گانه در مجلس واحد یا در طهر واقعه، فاقد پشتوانه کتاب و سنت است.^{۱۲۶} بنابراین، طلاق جمع به هر دو صورت مرتب و مرسل، فاقد اعتبار است و یک طلاق رجعی بیشتر ایجاد نمی‌شود.

۲- دیدگاه حنفیه نسبت به طلاق سه‌گانه

طلاق سه‌گانه در فقه احناف، جزء زیرمجموعه‌های طلاق بائن از نوع بدعی و بینونت کبری یا غلیظه قرار می‌گیرد و برای آن یک مصداق بیشتر شناخته نمی‌شود و آن طلاقى است که با یک لفظ یا اشاره یا چند لفظ به اجرا گذاشته می‌شود. فقهای حنفی همه مصداق طلاق بدعی نوع دوم^{۱۲۷} را با اینکه مخالف سنت می‌خوانند، معتبر و اثرگذار می‌دانند^{۱۲۸} و در مقابل، ابن تیمیه^{۱۲۹} و ابن قیم^{۱۳۰} طلاق جمع در مجلس واحد را نه تنها یک طلاق بیشتر نمی‌دانند که آن را گناه، بدعت، مخالف سنت رسول‌الله (ص) و سیره اصحاب، فاقد دلیل و ناسازگار با ادبیات عرب و عرف می‌شمارند. مبنای فقهی احناف، بر اعتبار طلاق بدعی نوع دوم یا جمع، عبارت‌اند از:

^{۱۲۲} ابن‌ادریس حلی، همان، ص ۶۸۳

^{۱۲۳} کلینی، همان، ص ۵۰؛ روحانی، ۱۴۱۲: ۴۳۲/۲

^{۱۲۴} الموسوی (شریف المرتضی)، پیشین، صص ۳۰۸-۳۱۵

^{۱۲۵} نجفی، پیشین، ص ۱۴۵

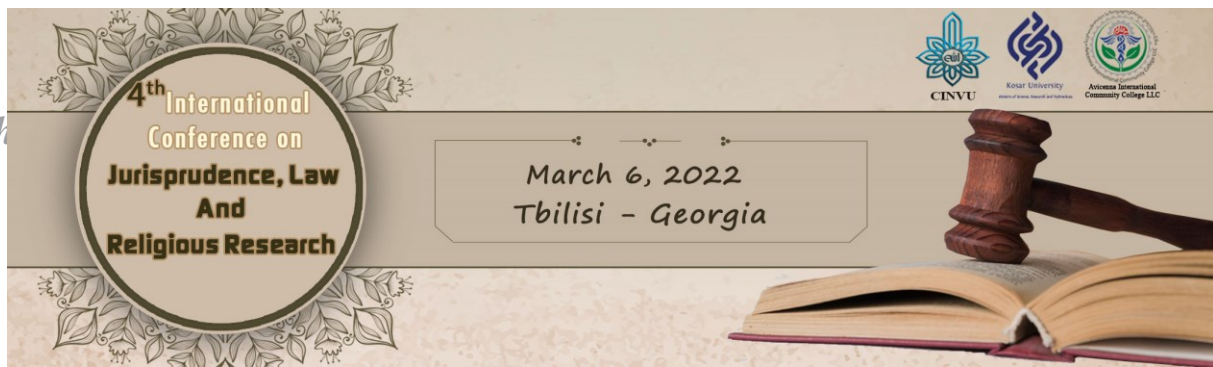
^{۱۲۶} الموسوی (شریف المرتضی)، پیشین، ص ۶۸۴

^{۱۲۷} کاشانی حنفی، پیشین، ص ۹۶

^{۱۲۸} سمرقندی، علاء‌الدین محمد (۱۴۱۴). تحفه الفقهاء، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعة الثانية، جلد ۱، صص ۱۸۰-۱۸۱

^{۱۲۹} ابن تیمیه، أحمد بن عبد الحليم (۱۴۲۲). جامع المسائل، تحقیق: محمد عزیز شمس، إشراف: بكر بن عبدالله أبو زيد، بیروت: دار عالم الفوائد للنشر والتوزيع، الطبعة الاولى، ص ۲۶۹

^{۱۳۰} ابن قیم الجوزیه، محمد بن ابی بكر (۱۹۷۳). اعلام الموقعین عن رب العالمین، مقدمه و تعلیق و ارجاع: طه عبد الرؤف سعید، بیروت: دار الجلیل، جلد ۳، صص ۳۰-۳۴



- تبعیت از اطلاق نص: طلاق بدعی نوع دوم، مشمول عمومات آیات طلاق^{۱۳۱} است؛^{۱۳۲} بدین معنا که به این رفتار عرفاً طلاق گفته می‌شود، و با اطلاق مفهوم طلاق، مشمول اطلاق آیات الاهی قرار می‌گیرد.

- تبعیت از سنت: طبق گزارش عباد بن صامت، وقتی از پیامبر (ص) درباره عملکرد مردان دوران جاهلی، که همسرانشان را هزار طلاق داده‌اند، پرسیده می‌شود حضرت سه بار آن را باعث جدایی همیشگی و ۹۹۷ بار آن را معصیت می‌خواند،^{۱۳۳} چنین طلاقی از شمول دایره سنت خارج است و جزء زیرمجموعه طلاق بدعی قرار می‌گیرد. قریب به همین مضمون از ابن عباس نقل شده که وی پرسش کننده را مخاطب قرار می‌دهد که «افرادی از شما با رفتار احمقانه همسرش را هزار بار طلاق می‌دهد، آنگاه نزد من می‌آید چاره می‌جوید! در حالی که خدا می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^{۱۳۴} و با رعایت نکردن تقوای الاهی راهی جز جدایی و معصیت خدا نیست.^{۱۳۵} و طلاق او را در محضر صحابه امضا کرد،^{۱۳۶} این عمل او، چون صحابه به آن اعتراضی نکردند، بیانگر اجماع آنها است.^{۱۳۷}

- قیاس: آنچه غیرمشروع است، اصل طلاق نیست، بلکه فساد، زنا و طولانی شدن عدّه بر اثر نشمردن مقدار زمان قاعدگی به عنوان عدّه است که در آن طلاق صورت گرفته و چیزی که اصلش مشروع باشد می‌توان آن را در حکم لحاظ کرد؛ مانند بیع هنگام اذان ظهر، که هرچند از آن نهی به عمل آمده ولی محکوم به بطلان نیست.^{۱۳۸} بنابراین، طلاق بدعی نوع دوم، محکوم به صحت است.

^{۱۳۱} طلاق: ۱؛ بقره: ۲۲۹

^{۱۳۲} شبیری زنجان، سید موسی (۱۴۱۹). کتاب نکاح، پژوهش و نشر: مؤسسه پژوهشی رأی‌پرداز، قم: چاپ اول، جلد ۲، ص ۱۷۹

^{۱۳۳} کاشانی حنفی، پیشین، ص ۹۶ ش

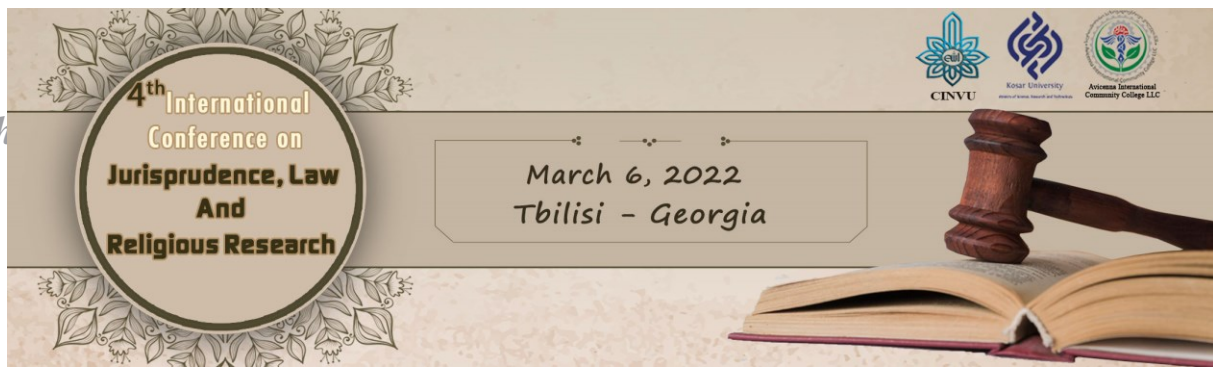
^{۱۳۴} طلاق: ۲

^{۱۳۵} بیهقی، همان، ص ۵۴۲؛ کاشانی حنفی، همان، ص ۹۶

^{۱۳۶} بیهقی، همان، ص ۵۴۷

^{۱۳۷} کاشانی حنفی، همان

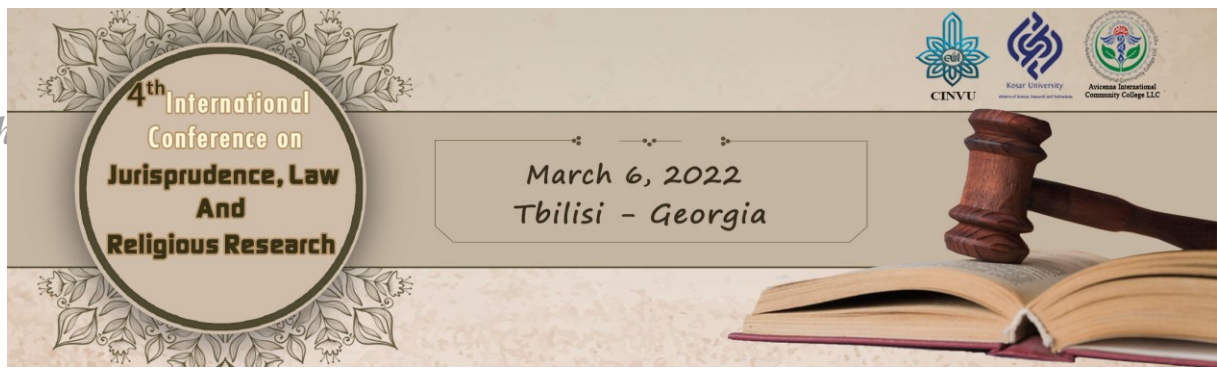
^{۱۳۸} همان: ۹۳/۳-۹۶.



بحث و نتیجه گیری

با بررسی انواع طلاق در میان مذهب اسلامی، اصولاً اختلاف در اصل حرام یا حلال بودن طلاق به جز در طلاق بدعی در بقیه موارد موجب انشقاق بین مذهب نیست. اما مهمترین اختلاف بین فقهای اهل سنت و فقهای امامیه نسبت به طلاق و جدایی، طلاق بدعی است که امامیه بر مبنای تبعیت نص، و سنت و اجماع بر بطلان آن و احناف بر همان مبانی و تبعیت سیره صحابه و قیاس، بر صحت آن تأکید می کنند. مجموع بررسی ها نشان دهنده این نکته است که مبانی صحت طلاق بدعی، که بیشتر مستند به ظاهر سنت و سیره صحابه و قیاس می شود، دچار مشکلات ضعف سند، نابرابری در متن و متعارض با سیره پیامبر (ص)، صحابه و تابعین و قواعد اصولی چون نفی حرج و استصحاب است؛ از این رو نه تنها دلیل قانع کننده ای بر اثبات مبنای صحت طلاق بدعی وجود ندارد، که چنین طلاقی به منهی، معصیت کارانه و خلاف شرع توصیف می شود.

رضایت دادن هر دو رویکرد فقهی به «طلاق سنت» که همه مذاهب بر آن توافق دارند، اساسی ترین راهکار حل اختلاف به حساب می آید و این راه حل، همان گونه که اختلافات را به حداقل کاهش میدهد، موجب همسویی میان امامیه و حنفیه می شود.



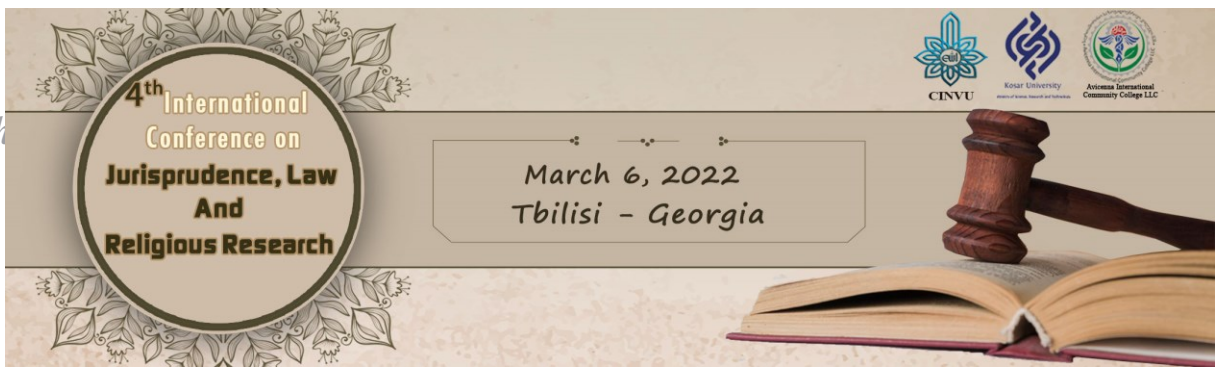
منابع

الف - کتب مرجع

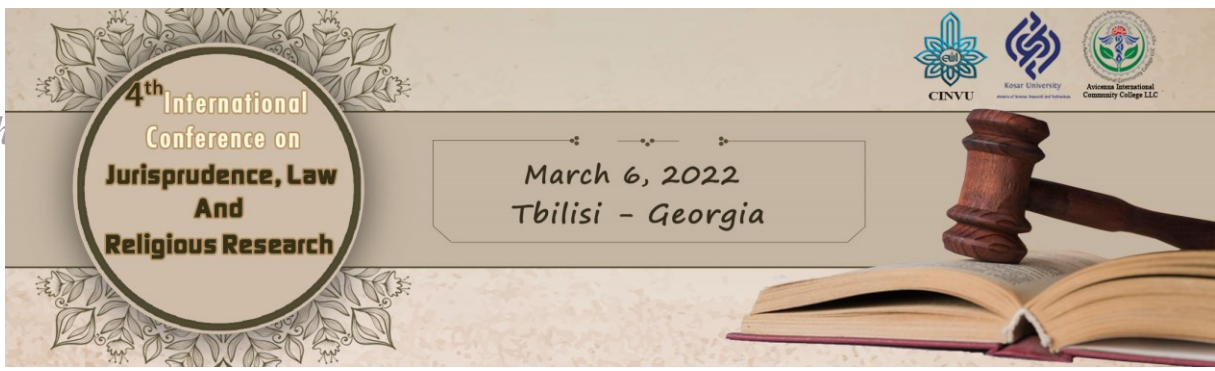
- ۱- قرآن کریم
- ۲- قانون مدنی
- ۳- معین، محمد (۱۳۸۸) فرهنگ لغت، تهران؛ انتشارات میلاد

ب - سایر منابع

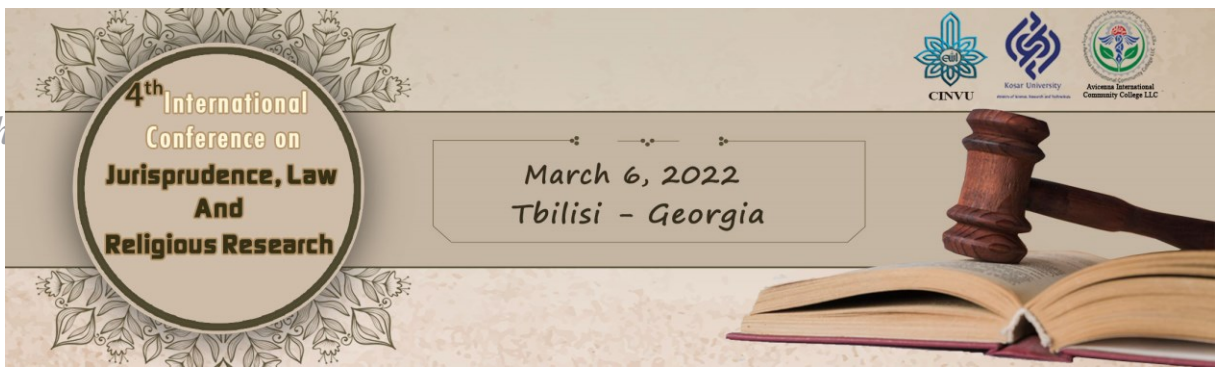
- ۱- انیس، ابراهیم (۱۴۰۸). المعجم الوسيط، چاپ سوم، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲- ابن قدامه (بی تا). المغنی، جلد ۹، بیروت: انتشارات دار الکتب العربی
- ۳- الهی قمشه ای، مهدی (۱۳۸۰) ترجمه قرآن کریم، جلد دهم، قم: انتشارات فاطمه الزهرا
- ۴- اصبحی، مالک بن انس (۱۳۲۳). المدونه الكبرى، بیروت: دار احیاء التراث العربی
- ۵- رضایی، اسدالله؛ رجبی، حسین و اسلامی، رضا (۱۳۹۵)، بررسی تطبیقی طلاق بدعی در فقه امامیه و حنفیه، مبانی و راهکارها، پژوهشنامه مذاهب اسلامی، شماره ۶
- ۶- اندلسی، علی بن احمد (۱۴۰۸). المحلی بالآثار، جلد ۹، بیروت: انتشارات دار الکتب العلمیه
- ۷- ابن نجیم، زین الدین بن ابراهیم (۱۴۰۰). الأشباه والنظائر علی مذهب ابی حنیفه النعمان، حواشی و اخراج احادیث: زکریا عمیرات، جلد ۳، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعة الاولى
- ۸- ابن ادريس حلی، محمد بن احمد (۱۴۱۰). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، جلد ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، الطبعة الثانية
- ۹- ابوزهره، محمد (بی تا). الأحوال الشخصية، قاهره: دار الفكر العربی
- ۱۰- ابن تیمیه، أحمد بن عبد الحليم (۱۴۲۲). جامع المسائل، تحقیق: محمد عزیر شمس، إشراف: بکر بن عبدالله أبو زید، بیروت: دار عالم الفوائد للنشر والتوزيع، الطبعة الاولى
- ۱۱- ابن قیم الجوزیه، محمد بن ابی بکر (۱۹۷۳). اعلام الموقَّعین عن ربِّ العالمین، مقدمه و تعلیق و ارجاع: طه عبد الرؤف سعید، جلد ۳، بیروت: دار الجلیل
- ۱۲- ابن بابویه القمی (صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۵). المقنع، تحقیق: لجنه التحقیق التابعه لمؤسسه الامام الهادی (ع)، قم: مؤسسه الامام الهادی (ع).
- ۱۲- بیهقی، احمد بن الحسین (۱۴۱۴). السنن الكبرى، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، جلد ۷، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعة الاولى



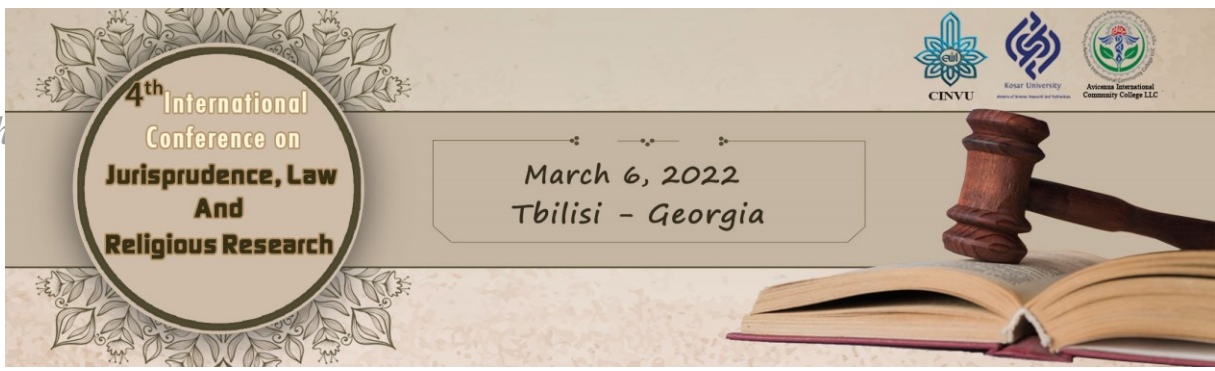
- ١٣- بحراني، يوسف (١٤٠٩). الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، قم: مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرسين، الطبعة الاولى
- ١٤- بخارى، محمد بن اسماعيل (١٤١٤). صحيح البخارى، ضبط، ترقيم و شرح الفاظ: مصطفى ديب البغا، بيروت، دمشق: دار ابن كثير و اليمامة للطباعة، الطبعة الخامسة
- ١٥- جعفرى لنگرودى، محمدجعفر. (١٣٩٢). ترمينولوژى حقوق. تهران، انتشارات گنج دانش
- ١٦- حائرى مازندراني، محمد (١٤١٦). منتهى المقال فى احوال الرجال، بيروت: مؤسسه آل البيت لحياء التراث، الطبعة الاولى.
- ١٧- حجازى مقدسى، شرف الدين (بى تا). الاقناع، مصر: انتشارات مصريه الازهر
- ١٨- حنبلى، برهان الدين (١٤٠٢). المبدع فى شرح المقنع، بيروت: انتشارات مكتبه اسلامى
- ١٩- حنبلى، عبدالرحمان (١٣٩٢). القواعد فى الفقه الاسلامى، چاپ اول، بيروت: انتشارات مكتبه الكليات الازهرية
- ٢٠- الحنفى الموصلى، عبد الله بن محمود (١٤٢٦). الاختيار لتعليل المختار، تحقيق: عبداللطيف محمد عبدالرحمن، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة الثالثه
- ٢١- حلى، حسن بن يوسف (بى تا). تحرير الاحكام، قم: مؤسسه آل البيت قم، چاپ سنگى
- ٢٢- حلى، احمد بن محمد (١٤١١). المهذب البارع فى شرح المختصر النافع، قم: نشر اسلامى
- حلى، حسن بن يوسف (١٤١٥)، مختلف الشيعه فى الاحكام الشريعه، قم: مؤسسه نشر اسلامى
- ٢٣- حر عاملى، محمد ابن حسن (١٤١٦هـ.ق) وسایل الشيعه جلد ١٨ و ٢٢، قم؛ مؤسسه آل البيت
- ٢٤- خمينى، سيد روح الله موسوى، (١٤٢٤)، توضيح المسائل (محشّى - امام خمينى)، ٢ جلدى، چاپ هشتم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم
- ٢٥- دردير، احمد بن محمد (١٤١٠). الشرح الصغير على اقرب المسالك الى مذهب الامام مالك، امارات: انتشارات وزارت عدل و اوقاف امارات
- ٢٦- دمشقى، علاء الدين ابوالحسن (بى تا). الاخبار العلميه من الاختيارات الفقيهيه من فتاوى شيخ الاسلام ابن تيميه، رياض: نشر مكتبه الرياض
- ٢٧- دمشقى عثمانى، محمد بن عبدالرحمن (١٤١٦). رحمه الامه فى اختلاف الائمة، بيروت: دار الفكر
- ٢٨- روحانى، سيد صادق (١٤١٢). فقه الصادق (ع)، چاپ اول. قم: دار الكتاب، مدرسه امام صادق (ع)،
- ٢٩- راغب اصفهاني، حسين بن محمد (١٤٢٥). مفردات الفاظ القرآن الكريم، تحقيق و تعليق: صفوان عدنان، قم: ذوى القربى، الطبعة الرابعه
- ٣٠- رضوان، زينب (٢٠٠٤). المرأه بين الموروث والتحديث، قاهره: الهيئه المصريه العامه للكتاب



- ۳۱- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶). مفردات الفاظ القرآن، چاپ اول، قم: ذوی القربی
- ۳۲- رضی (۱۴۲۲). نهج البلاغه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسين بقم، الطبعة السادسة
- ۳۳- زيدان، عبدالکريم (۱۴۱۵). المفصل فی احکام المرأه والبيت المسلم فی الشریعه الاسلامیه، چاپ دوم، بیروت: انتشارات مؤسسه رسالت
- ۳۴- زحیلی، وهبه (۱۴۰۹). الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق: انتشارات دار الفکر، الطبعة الثالثه
- ۳۵- زیلعی، فخر الدین عثمان بن علی الزیلعی (۱۳۱۳). تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق، قاهره: دار الكتاب الاسلامی
- ۳۶- سعدی، ابو جیب (۱۴۰۸). القاموس الفقهي لغه و اصطلاحاً، دمشق: دار الفکر، الطبعة الثانيه
- ۳۷- السیواسی، رجب بن ابراهيم (۱۳۵۶). نجم الهدی، بی جا: بی نا
- ۳۸- سیوری، مقداد بن عبدالله (۱۴۲۲). کنز العرفان فی فقه القرآن، مقدمه و تحقیق: عبدالرحیم العقیقی البخشایشی، قم: نوید اسلام
- ۳۹- سمرقندی، علاء الدین محمد (۱۴۱۴). تُحفه الفقهاء، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعة الثانيه
- ۴۰- شیبیری زنجانی، سیدموسی (۱۴۱۹). کتاب نکاح، چاپ اول، قم: پژوهش و نشر: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز
- ۴۱- شیخ نظام (۱۴۰۶). الفتاوی الهندیه، کویته: انتشارات مکتبه ماجدیہ (چاپ سوم، جلد ۶)
- ۴۳- طباطبایی، سید علی (۱۴۰۴). ریاض المسائل، قم: انتشارات مؤسسه آل البيت
- ۴۴- طوسی، محمد بن علی بن حمزه (۱۴۰۸). الوسیله إلى نیل الفضیله، مصحح: محمد حسون، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی
- ۴۵- طوسی، ابوجعفر محمد (۱۳۶۵). تهذیب الاحکام، جلد ۷، تهران: انتشارات دار الکتب اسلامی
- ۴۶- طوسی، ابوجعفر محمد (۱۴۰۰). النهايه فی مجرد الفقه والفتاوی، بیروت: دار الكتاب العربی، الطبعة الثانيه
- ۴۷- طوسی، ابوجعفر محمد (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الامامیه، مصحح: سید محمدتقی کشفی، قم: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، الطبعة الثالثه
- ۴۸- طوسی، ابوجعفر محمد (۱۳۸۰). رجال طوسی، قم: انتشارات رضی
- ۴۹- طوسی، محمد بن الحسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، مقدمه: آقابزرگ تهرانی، تحقیق: احمد قصیر العاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۵۰- طباطبایی، سید علی بن محمد علی (۱۴۲۱). ریاض المسائل: تحقیق الاحکام بالادلة، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، الطبعة الاولى.
- ۵۱- طباطبایی حکیم، سید محسن (۱۴۱۰). منهاج الصالحین، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، الطبعة الاولى
- ۵۲- عاملی، محمد جواد (بی تا). مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی



- ۵۳- عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۶). وسائل الشیعه، قم: انتشارات مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، الطبعة الثالثة
- ۵۴- العاملی (شهید ثانی)، زین الدین علی (۱۴۱۶). مسالك الافهام الى تنقیح شرائع الاسلام، قم: تحقیق و نشر: مؤسسه المعارف
- ۵۵- عبدالله، عمر (بی تا). أحكام الشریعه الاسلامیه فی الأحوال الشخصیه، قاهره: دار المعارف
- ۵۶- علی، جواد (۱۹۷۰). المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت: دار العلم للملایین، بغداد: مکتبه النهضه، الطبعة الاولى
- ۵۷- غروی، علی (۱۳۷۵). موجز الفتاوی المستنبطه، چاپ اول، قم: انتشارات یاران
- ۵۸- فاضل هندی، بهاء الدین محمد بن الحسن (۱۴۲۲). كشف اللثام عن قواعد الاحکام، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، الطبعة الاولى.
- ۵۹- قبله ای خویی، خلیل (۱۳۹۴) آیات الاحکام، چاپ نهم، تهران: انتشارات سمت
- ۶۰- قلعهچی، محمد رؤاس (۱۴۰۹). موسوعه عمر بن خطاب؛ عصره و حیاته، بیروت: انتشارات دار النفائس، الطبعة الرابعه
- ۶۱- قمی صدوق، محمد بن علی بن بابویه - مترجم: غفاری، علی اکبر و محم، من لا یحضره الفقیه ترجمه، ۶ جلد، چاپ اول، جلد ۳، تهران: نشر صدوق
- ۶۲- کهلانی، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۸). سبل السلام، بیروت: انتشارات دار الکتب العلمیه
- ۶۳- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۱). الفروع من الکافی، بیروت: انتشارات دار التعارف، الطبعة الثالثة
- ۶۴- الکاشاری الحنفی، علاء الدین ابی بکر بن مسعود (۱۳۹۴). بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، بیروت: دار الکتب العربی، الطبعة الثانيه
- ۶۵- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹). الکافی، قم: دار الحدیث، الطبعة الاولى.
- ۶۶- گلپایگانی، سید محمد رضا موسوی، (۱۴۰۹)، مجمع المسائل (للگلپایگانی)، ۵ جلد، جلد ۵، قم: دارالقرآن الکریم
- ۶۷- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. مصطفوی
- ۶۸- محدث نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل البيت
- ۶۹- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۳) ترجمه قرآن، جلد دوم، قم: دفتر مطالعات تاریخ و فرهنگ اسلامی
- ۷۰- محیی الدین امام ابی زکریا (بی تا). المجموع شرح المذهب، جلد ۱۸، بیروت: انتشارات دار الفکر
- ۷۱- الموصلی، ابوعلی (۱۴۲۸). مسند ابوعلی الموصلی، بیروت: دار الفکر العربی
- ۷۲- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۷). المقنعه، چاپ چهارم، قم: نشر اسلامی
- ۷۳- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۸). مرآه العقول، بیروت: انتشارات دار الکتب الاسلامی



۷۴- الموسوی (شریف المرتضیٰ)، علی بن الحسین (۱۴۱۵). الانتصار، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین

۷۵- نجاشی، احمد بن علی (بی تا). رجال نجاشی، قم: انتشارات مکتبه داوری

۷۶- نجفی، محمد حسن (۱۹۹۲/۱۴۱۲). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: مؤسسه المرتضیٰ العالمیه و دار المورخ العربی، الطبعة الاولى

۷۷- نیشابوری، مسلم بن الحجاج (۱۳۹۸). صحیح مسلم، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار الفکر، الطبعة الثانيه